

الدُّرْسُ الْأَوَّلُ

همانگی در ترجمه متون و عبارات و پاسخ به برخی نکات صرفی، نحوی، تفسیری و واژگانی:

الْمَسْجِدُ الْجَامِعُ فِي مَدِينَةِ دِلْهِي فِي الْهِنْدِ. مسجد جامع شهر دهلی در هندوستان.

۸ در ایران و پاکستان دهلی و در هند و کشورهای عربی و در غرب دِلْهِی تلفظ می‌شود.

۹ اینکه چرا (الهند) حرف ال دارد؟ سمعانی است. مثلاً ایران، مصر، آرژانتینا ال ندارد؛ ولی القاهره، البرازیل و الکویت ال دارد. در اینجا باید به استعمال عرب مراجعه کرد.

﴿...أَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّهِ الْحَمْدَ حَيْفَاً وَ لَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یونس: ۱۰۵

با یکتاپرستی به دین روی آور و هرگز از مشرکان نباش.

در این آیه اشاره به نون تأکید می‌شود؛ اما نون تأکید از اهداف آموزشی کتاب نیست و موارد مشابه در ارزشیابی طرح نمی‌گردد.

ترجمه آیت الله مشکینی: و (به من امر شده) اینکه توجه قلب را به سوی این دین مستقیم حق‌مدار کن و هرگز از مشرکان نباش.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: و (به من دستور داده شده که) روی خود را به آیینی متوجه ساز که از هر گونه شرک، خالی است و از مشرکان نباش.

ترجمه آیت الله موسوی همدانی (ترجمه الهیزان): و [به من وحی شده که] وجه بندگی و دینداری را متوجه دین حنیف کن و زنهار، زنهار که از مشرکین نباش.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: و [خدا مرا امر کرده به] این که روی به جانب دین حنیف (اسلام و آیین پاک توحید) آور و هرگز هم آیین مشرکان نباش.

ترجمه استاد مهدی فولادوند: و [به من دستور داده شده است] که به دین حنیف روی آور و زنهار از مشرکان نباش.

ترجمه آقای صفوی (بر اساس الهیزان): و نیز به من فرمان داده شده است که روی خود را بدون انحراف به چپ و راست به سوی اسلام کن و هرگز از آن غفلت مکن و از مشرکان نباش.

ترجمه حجت الاسلام انصاریان: و [دستور یافته‌ام] که [حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت] به سوی [این] دین درست و استوار روی آور و از مشرکان نباش.

الدِّينُ وَ التَّدْيِنُ

دین و دینداری

✓ الدِّينُ فِطْرَةٌ فِي الْإِنْسَانِ، وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا:

دینداری در انسانی فطری است. تاریخ به ما می‌گوید:

✓ لا شَعْبٌ مِّنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِِالْعِبَادَةِ.

هچ ملتی از ملت‌های زمین نیست؛ مگر اسکه سرای عادت دین و روشی داشته باشد. (دارد)

✓ فَالْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ، وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خَلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرُّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ، تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ وَ تَدْلُّ عَلَى أَنَّهُ فِطْرَةٌ فِي وُجُودِهِ.

آثار کهی که انسان آنها را بافته است و بعدهایی که آنها را در خلال نوشته‌ها، کدهکاری‌ها (نگارها)، نماشی‌ها و ندیس‌ها (محشمه‌ها) ساخته است هست و برین انسان به دین را تأکید می‌کند و دلالت می‌کند بر اسکه [دینداری] در وجود او فطری است.

(فرق اکتشاف و احتراع را برای دانش‌آمور توضیح دهم. اکتشاف را فتن جزی است که قبلاً بوده و ماج و پوششی جلوی دیدن را می‌گرفته است؛ ولی احتراع بعنی بدید آوردن جزی که قبلاً بوده است.)

✓ وَلِكِنْ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَارِهِ كَانَتْ حُرَافَيَّةً؛ مِثْلُ تَعْدُدِ الْأَلْهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينِ لَهَا لِكَسْبِ رِضاَهَا وَ تَجْنِبِ شَرِّهَا. وَ ازْدَادَتْ هَذِهِ الْحُرَافَاتُ فِي أَدِيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرْأَةِ الْعُصُورِ.

ولی عبادت‌ها و مراسم او خراف بود؛ مانند چند حدایی (تعدد حدایان) و بشکس کردن (تعدیم) فربانی به حدایان برای کسب حسنوی آنها و دوری از شرستان؛ و در گذر رمان این حرافات در دین‌های مردم افریاس یافت.

﴿[ازداد، بُزداد، ازداد = افتعل، يَتَعَلَّل، افعَال] ازتَنَدَ ← ازداد → ازداد (یاری به ذکر این قاعده نیست؛ اما اگر دانش‌آموزی برسد فقط برای همان یک نبر توضیح می‌دهم).﴾

✓ وَلِكِنْ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتَرَكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ؛ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ: ولی حدایی - بیریک و بلدمربه بادا نام او - مردم را بر همین حالت رها نساحت؛ قطعاً [او] در کتاب ناکرامتنق فرموده است:

✓ ﴿أَيَحْسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتَرَكَ سُدًّي﴾ القيامة: ۳۶

آیا انسان گمان می‌کند (می‌پندارد) که بیهوده رها می‌شود؟

✓ بِذِلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الْفِرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقِّ.

به همی حاطر بیامران را برایشان فرستاد تا راه راست و دین حق را برایشان آشکار کند.

نهی در اصل نبیه بوده که به نبی تبدیل شده است. (بیاری به ذکر این قاعده نیست؛ اما اگر دانشآموزی برسید فقط برای همان کس نظر توضیح می‌دهیم.)

✓ وَقَدْ حَذَّرَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَصِرَاطِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.
و فریل کریم در باره روش (داستان) یا میران (ع) و درگیری آنها با مردمان کافرشان با ما سخن گفته است.

✓ وَلَنَذَكُرْ مُثْلًا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ (ع) الَّذِي حَوَّلَ أَنْ يُنِيقَّ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.
و باید یاد کنم داستان ابراهیم حسل (ع) را که نلاش کرد مردمش را از عبادت بتها نجات دهد.

✓ فَفِي أَحَدِ الْأَعِيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقَى إِبْرَاهِيمَ (ع) وَحِيدًا، فَحَمَّلَ فَأْسًا، وَ كَثَرَ جَمِيعُ الْأَصْنَامِ
فِي الْمَعْبِدِ إِلَّا الصَّنْمُ الْكَبِيرُ؛ ثُمَّ عَلَقَ الْفَأْسَ عَلَىٰ كَتِيفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبِدَ.

و در بکی از عدها هنگامی که فوم او از شهرشان خارج شدند، ابراهیم (ع) تنها ماند و تبری را برداشت و همه بتها حرمت برگ را در معبد شکست؛ سپس تبر را روی دوش او آویزان کرد و معبد را ترک کرد.

✓ وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ، شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مُكْسَرَةً، وَ ظَنُوا أَنْ إِبْرَاهِيمَ (ع) هُوَ الْفَاعِلُ، فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحاْكِمَةِ وَ
سَأَلُوهُ: «... أَنْتَ قَعْلُتْ هَذَا بِالْهَتَّا يَا إِبْرَاهِيمُ» **الأَنْبِيَاء:** ٦٢

و وفقی که مردم برگشتنید، سهاسران را شکسته دیدند و کسان کردند که ابراهیم (ع) این کار را کرده است. (اخمام دهدیده است)، پس او را برای دادگاهی کردن (محاکمه) احضار کردند و از او رسیدند: (... آیا تو این کار را با حدایات اخمام دادی ای ابراهیم؟)

✓ فَأَجَابَهُمْ: لِمَ تَسْأَلُونِي؟! إِسْأَلُوا الصَّنْمَ الْكَبِيرَ.
پس به آنها پاسخ داد: جرا از من سؤال می‌کید؟! از بت برگ سوال کند.

✓ بَدَا الْقَوْمُ يَتَهَمَّسُونَ: «إِنَّ الصَّنْمَ لَا يَتَكَلَّمُ؛ إِنَّمَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمَ الْأَشْتَهْرَاءَ بِأَصْنَامِنَا».
مردم شروع به بحث کردند (شروع کردند به آهشه سخن گفتند): قطعاً بت سخن نمی‌کوید؛ ابراهیم فقط فصد دارد بت‌های ما را مسخره کرد.

✓ وَ هُنَا ﴿قَالُوا حَرَقُوهُ وَ ائْسُرُوا آلَّهَ كُم﴾ **الأَنْبِيَاء:** ٦٨
و در اینجا گفتند: او را سوزانند و حدایات اخمام را باری کند.

✓ فَقَدَّفُوهُ فِي النَّارِ، فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.
پس او را در آتش انداحتند و حدایوند او را از آن [آتش] نجات داد.

كَلْمَةُ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصَ الْدَّرِسِ.

١. كَانَ الْهَدْفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْأَلِهَةِ كَسْبُ رِضَاهَا وَ تَجْنِبُ شَرِّهَا. ✓
٢. عَلَقَ إِبْرَاهِيمُ (ع) الْفَائِسَ عَلَى كِتْفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ. ✗
٣. لَمْ يَكُنْ لِيَعْضُ الشَّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةً لِلْعِبَادَةِ. ✗
٤. الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالَّذِينَ. ✓
٥. إِنَّ الْتَّدِينَ فَطْرَةٌ فِي الْإِنْسَانِ. ✓
٦. لَا يَشْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانُ سُدِّيًّا. ✓

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبِّهَةِ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنَّسِ

١. الْحُرُوفُ الْمُشَبِّهَةُ بِالْفِعْلِ: با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إن، آن، گأن، لیست و لعل» آشنا شوید:
■ إن: جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعان، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:
﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التوبه : ٢٠ بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.
«إن» حرف تأکید است که اسم را منصوب و خبر را مرفوع می کند؛ مانند: «إن زیداً قائم».؛ اما آموزش اعراب در این مبحث از اهداف کتاب نیست.

■ آن: به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:
﴿... قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ البقرة : ٢٥٩ گفت می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.
«آن» حرف تأکید است که بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آید و اسم را منصوب و خبر را مرفوع می کند؛
مانند: «بلغني آن زیداً قائم»؛ اما آموزش اعراب در این مبحث از اهداف کتاب نیست.
■ گأن: به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:
﴿كَانُهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ﴾ الرحمن : ٥٨ آنان مانند یاقوت و مرجان اند.
گأن ارضاء جمیع النّاسِ غاییه لا تُذَرُك. گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست نمی آید.
دانش آموز همین اندازه بداند کفايت می کند.
اطلاعات بیشتر برای دبیر:

گأن: از حروف مشبهه بالفعل است که بر سر مبتدا و خبر می آید، اولی را منصوب و دومی را مرفوع می کند؛ اما آموزش اعراب در این مبحث از اهداف کتاب نیست. این حرف گاهی به معنای تشبيه است؛ مانند: «گأن زیداً

اُسَدٌ»؛ زید به سان شیر است. و گاهی به معنای گمان می‌باشد؛ مانند: «كَأَنْ زَيْدًا قَاتِمٌ»؛ مثل اینکه زید ایستاده است. و گاهی به معنای نزدیک شدن است؛ مانند: «كَأَنَّهُ بِالشَّتَاءِ مُقْبِلٌ»؛ مثل اینکه زمستان در پیش است.

﴿لَكِنْ﴾: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةَ : ٢٤٣

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند.

اطلاعات بیشتر برای دبیر:

اصل این کلمه «لَكِنْ» است که «الف» آن در رسم الخط حذف شده؛ ولی تلفظ می‌شود و اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند و گاهی به معنای «استدرارک» است؛ مانند: «قَامَ الْقَوْمُ لَكِنْ زَيْدًا جَالِسٌ»؛ و گاهی برای تأکید می‌آید؛ مانند: «لَوْ زَارَنِي زَيْدٌ لَأَكْرَمْتُهُ؛ لَكِنْهُ لَمْ يَعْيَ».

﴿لَيْث﴾: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «يا لَيْث» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَايَا﴾ النَّبَا : ٤٠ و کافر می‌گوید: ای کاش من خاک بودم!

اطلاعات بیشتر برای دبیر:

برای آرزویی که اغلب ناممکن است به کار برده می‌شود؛ مانند: «لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ يَوْمًا!»؛ ای کاش جوانی روزی بر می‌گشت. و برای آرزوی ممکن نیز به کار می‌رود؛ مانند: «لَيْتَ الْعَلِيلَ صَحِحًّا!»؛ ای کاش بیمار خوب باشد. این حرف اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند. گاهی پس از «لَيْث» حرف «ما» می‌آید که در این صورت به علت اختصاص آن به اسم، جایز است عمل کند و هم به علت حمل بر حروف همسانش می‌تواند عمل نکند. و اگر «یاه متكلّم» به «لَيْت» وصل شود، به صورت «لَيْتَنِی» در می‌آید و گاهی نیز به ندرت گفته می‌شود: «لَيْتَنِی». در گویش عامیانه به صورت «يا ریث!» گفته شده است.

﴿لَعْلٌ﴾: یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:

﴿إِنَا جَعَلْنَاهُ قُرآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الْزُّخْرُفُ : ٣

بی‌گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

اطلاعات بیشتر برای دبیر:

«لَعْلٌ» اسم را منصوب و خبر را مرفوع می‌کند و معنای توقع و امیدواری را می‌رساند؛ مثال: «لَعْلُ الْجَبِيبَ قَادِمٌ!»؛ امید است که یار از راه برسد!

و معنای ترس از چیز ناپسند را می‌دهد؛ مانند «لَعْلُ الشَّدَّةَ نازِلٌ!»؛ ممکن است سختی نازل شود!

گاهی لام اول این کلمه حذف و گفته می‌شود «عَلٌ».

و گاهی به دنبال آن (ما) ی کافه می‌آید و آن را از عمل باز می‌دارد؛ مانند: (لَعِلْمَا).

و اگر یاء متکلم به آن وصل شود به هر دو صورت با نون و قایه و یا بدون آن می‌آید؛ مانند: (لَعَلِيٰ و لَعَلْنِي).

۴ فعل مضارع در جمله دارای «لَعَلْ» و «لَيْتَ» به صورت «مضارع التزامی» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلْ حَمِيداً يُسَافِرُ!
شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَجْحُو فِي الْمُسَابِقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مُدْنِي بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «لَيْتَ» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛

مثال: لَيْتَ نَاصِراً اَبْتَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ! کاش ناصر از تبلی دوری می‌کرد!

هرچند ترجمه فعل ماضی پس از «لَيْتَ» به صورت ماضی بعید و ماضی التزامی نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش‌آموز، ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لَيْتَ نَاصِراً اَبْتَعَدَ عَنِ الْكَسْلِ!

کاش ناصر از تبلی دوری می‌کرد! کاش ناصر از تبلی دوری کرده بود! کاش ناصر از تبلی دوری باشد!

تذکر مهم: در ترجمه صحیح فعل بعد از لَيْتَ و لَعَلْ باید به سیاق عبارت توجه کرد. ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی‌های زبانی مانند شناخت ویژگی‌های زبان مبدأ و مقصد باشد.

سختگیری نسبت به دانش‌آموز در ترجمه «لَيْتَ» با توجه به معانی متفاوتش منطقی نیست.

تصاویر صفحه ۷ کتاب از راست به چپ:

فومن در استان گیلان، بنهنمیر در استان مازندران، دریاچه سد سیمیره استان ایلام، کوه بیستون استان کرمانشاه، بازار گنجعلی‌خان استان کرمان، بوکان در آذربایجان غربی، فسا در استان فارس، بندرعباس استان هرمزگان،

گند سلطانیه استان زنجان و غاد کاروان شتر با نام «قزوین در مسیر جاده ابریشم»

که اخْتِرْ نَفْسَكَ (۱): تَرِجمَ هاتَيْنِ الْأَيْتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ.

۱. ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثَ وَلَكُنُّمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ آرَوْم : ۵۶

این، روز رستاخیز است ولی شما خودتان نمی‌دانستید. ترجمه استاد مهدی فولادوند

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفَّا كَانُهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾ الصَّفَ : ۴

بی‌گمان خدا کسانی را که صف در راه او می‌جنگند دوست می‌دارد، گویند که ایشان ساختمانی استوارند.

در حقیقت، خدا دوست دارد کسانی را که در راه او صفت در صفات، چنان که گویند بنایی ریخته شده

از سُبَابِ اند، جهاد می‌کنند. ترجمه استاد مهدی فولادوند

۲. لا التَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون دانشآموزان با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اند:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هل» و «أَ» مانند أَأَنتَ مِنْ بُجُنْورَد؟ لا، أنا مِنْ بِرْجَنْد.

یک نکه طریق در کریش دو نام بجنورد و برجند وجود دارد و آن این است که دانشآموزان در درس جغرافی این دو نام را با هم اشتباه می‌گیرند. به ویژه اینکه بجنورد مرکز استان خراسان شمالی و برجند مرکز استان خراسان جنوبی است.

۲. لای نفی مضارع مانند لا يَدْهَبْ: نمی‌رود.

۳. لای نهی مانند لا تَدْهَبْ: نرو.

و به معنای «نباید» بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَدْهَبْ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوند.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر «اسم» وارد می‌شود؛ مثال:

﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلِمْتَنَا ...﴾ الْبَقَرَةُ : ۳۲

جز آنچه به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لا كُنْ أَغْنَى مِنَ الْقَناعَةِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هیچ گنجی بی‌نیاز‌کننده‌تر از قناعت (خرسندی) نیست.

نشانی: نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۴۰

کامل حدیث این است: وَ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا شَرَفَ أَعْلَى مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَا عِزَّ أَعْزَى مِنَ التَّقْوَىٰ وَ لَا مَعْقِلَ أَحْسَنُ مِنَ الْوَرَعِ وَ لَا شَفِيعٌ أَتَجْحُ مِنَ التَّوْبَةِ وَ لَا كُنْ أَغْنَى مِنَ الْقَناعَةِ وَ لَا مَالٌ أَذْهَبُ لِلْفَاقَةِ مِنَ الرُّضْقِ بِالْقُوتِ وَ مِنْ اقْتَصَرَ عَلَى بُلْغَةِ الْكَفَافِ فَقَدِ اتَّنْطَمَ الرَّاحَةُ وَ تَبَوَّأَ حَفْضَ الدُّعَةِ، وَ الرُّغْبَةُ مُفْتَاحُ النَّصْبِ وَ مَطِيلَةُ التَّعَبِ وَ الْحِرْصُ وَ الْكِبْرُ وَ الْحَسَدُ دَوَاعٍ إِلَى التَّقْحُمِ فِي الدُّنُوبِ وَ الشُّرُّ جَامِعٌ مَسَاوِيُّ الْعُيُوبِ.

اطلاعاتی برای دیر درباره لای نفی جنس:

لای نفی جنس یکی از نواخ است که مانند «إن» عمل می‌کند؛ یعنی در عمل همچون «حروف مشبهه بالفعل» بر جمله اسمیه وارد شده، مبتدا را به عنوان اسم خود، نصب و خبر را به عنوان خبر خود، رفع می‌دهد و در معنا آشکارا بر نفی خبر از همه افراد جنس اسم بعد از آن دلالت دارد. به عنوان مثال «لا» در جمله «لا خادم مائده حاضر»، لای نفی جنس است که در عمل، «خادم» را به عنوان اسم خود، نصب و «حاضر» را به عنوان خبر خود رفع داده و در معنا بر نفی اتصاف همه افراد جنس اسم (خادم مائده) به معنای خبر (حاضر)

بودن) تصریح دارد؛ به گونه‌ای که حتی احتمال حاضر بودن یک «خادم مائده» نیز وجود ندارد. (ارائه چنین توضیحاتی برای دانش‌آموز لازم نیست.)

که اخْتِيرَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ حَسَبَ قَواعِدِ الدِّرْسِ.

۱. ... لَا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ ... رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.

نشانی: السرات، ج ۳، ص ۶۱۵

۲. ... لَا جِهَادَ كِحْمَادِ النَّفْسِ ... أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ اَللّٰهُ اَعُوْذُ بِهِ

هیچ جهادی مانند جهاد با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست.)

نشانی: غرر الحكم، ج ۱، ص ۷۷۱

۳. ... لَا إِبَاسَ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ ... أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ اَللّٰهُ اَعُوْذُ بِهِ

هیچ جامه‌ای (لباسی) زیباتر از تدرستی نیست.

نشانی: من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۴۰۶

۴. ... لَا فَقْرَ كَالْجَهَلِ وَ لَا مِراثَ كَالْأَدَبِ ... أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ اَللّٰهُ اَعُوْذُ بِهِ

هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارث) مانند ادب نیست.

نشانی: مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۰۷

که اخْتِيرَ نَفْسَكَ (۳): إِمْلًا الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنَ نَوْعَ «لَا» فِيهِ.

۱. هُوَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيْسِبُوا اللَّهُ ... ﴿۱۰۸﴾ الأنعام :

و کسانی را که غیر خدا را فرا می‌خوانند دشنام ندهید؛ زیرا که به خدا دشنام دهند.

آیه کامل این است:

هُوَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَيْسِبُوا اللَّهُ عَدُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذِلِكَ زَيْنَاهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَى زَبَّهُمْ مَرْجِعُهُمْ قَيْبَتُهُمْ إِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ترجمه استاد مهدی فولادوند: و آنهایی را که جز خدا می‌خوانند دشنام مدهید که آنان از روی دشمنی

[و] به نادانی، خدا را دشنام خواهند داد. این گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم. آن گاه بازگشت

آنان به سوی پروردگارشان خواهد بود و ایشان را از آتجه انعام می‌دادند آگاه خواهد ساخت.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای: و [شما مؤمنان] به آنچه مشرکان غیر از خدا می‌خوانند دشنام ندهید تا مبادا آنها از روی ظلم و جهالت خدا را دشنام دهند. این چنین ما عمل هر قومی را در نظرشان زیست داده‌ایم، سپس بازگشت آنها به سوی پروردگارشان است و خدا آنان را به کردارشان آگاه می‌گرداند.

۲. ﴿وَ لَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعَزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً ...﴾ یونس: ۶۵

کفتارشان تو را **ناراحت نکند**: زیرا ارجمندی، همه از آن خداست.

۳. ﴿... هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ...﴾ آل‌زرّاء: ۹

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که **نمی‌دانند** برابر هستند؟

۴. ﴿... رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ ...﴾ آل‌بقرة: ۲۸۶

پروردگارا، آنچه تو انش را نداریم بر ما **تحمیل نکن**.

۴. لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ، رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدا رحم نمی‌کند به کسی که به مردم رحم نمی‌کند.

الْتَّمَارِين

الْتَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ گَلِيمَةٍ مِنْ كَلِيمَاتِ مُعَجَمِ الدِّرِسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحاَتِ التَّالِيَّةِ؟

۱. آللَّهُ دَاتُ يَدٍ مِنَ الْخَسْبِ وَ سِنُّ عَرِيقَةٍ مِنَ الْحَدِيدِ يُقْطَعُ بِهَا: الْفَأسُ

ابزاری دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن (اشیا) قطع می‌شود: تبر

۲. تِمَثَالٌ مِنْ حَجَرٍ أَوْ خَشْبٍ أَوْ حَدِيدٍ يُعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ الصَّنْمُ

تندیس از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود: بُت

۳. عَضْوٌ مِنْ أَعْضَاءِ الْجِسْمِ يَقْعُ فَوقَ الْجِدْعِ: الْكِتْفُ، الْكِتْفُ

اندامی از اندام‌های بدن که بالای تنہ واقع می‌شود: شانه

۴. الْتَّارُكُ لِلْبَاطِلِ وَ الْمُتَمَاهِلُ إِلَى الدِّينِ الْحَقِّ: الْحَنِيفُ

ترک کننده باطل و متماهل به دین حق: یکتاپرست

۵. إِنَّهُمْ بَدَوْوا يَتَكَلَّمُونَ بِكَلِمَاتٍ حَفِيْ: بَدَوْوا يَتَهَامُونَ

ایشان به سخن گفتن به زبانی پنهان آغاز کردند: شروع به پیچ کردند.

طرح سؤال از این بخش برای دبیر دشوار است: زیرا باید از کلمات و ساختاری استفاده کند که دانش‌آموز خوانده است؛ اما از نظر آموزشی این سؤال برای دانش‌آموز هم جذاب است و هم آموزش پنهان در آن نهفته است.

الْتَّمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمَ الْعِبَاراتِ التَّالِيَّةِ، ثُمَّ عَيْنِ الْحَرْفِ الْمُشَبَّهِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنِّينِ.

۱. «قَيْلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ يَرِي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُؤْكَرَمِينَ» یُس: ۲۶ و ۲۷

گفته شد داخل بهشت شو. گفت: ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و از گرامیان قرار داده است.

[سرانجام به جرم ایمان کشته شد و بدو] گفته شد: «به بهشت درآی.» گفت: «ای کاش، قوم من می‌دانستند

که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و در زمرة عزیزانم قرار داد.» ترجمه استاد مهدی فولادوند

لَيْتَ = از حروف مشبهه بالفعل

۲. «... لَا تَحْزُنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ...» الْتَّوْبَة: ۴۰ اندوهگین نباش؛ زیرا خدا با ماست.

اندوه مدار که خدا با ماست. ترجمه استاد مهدی فولادوند

مترس که خدا با ماست. ترجمه استاد الهی قمشه‌ای

حرف «لا» در «لا تَحْزُنْ» لای نهی است.

۳. «... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ...» الْصَّافَات: ۳۵ هیچ خدایی جز خداوند نیست.

خدایی جز خدای یگانه نیست. ترجمه استاد مهدی فولادوند

معبدی جز خدا وجود ندارد. ترجمه آیت‌الله مکارم شیرازی

حرف «لا» در این آیه لای نفی جنس است. تشخیص اسم و خبر نه در این عبارت نه در عبارت‌های دیگر از اهداف کتاب نیست.

اطلاعاتی برای دبیر: إعراب كلمة التوحيد (لا إله إلا الله)

لا، حرف نفی ونص

إله: اسم (لا) مبني على الفتح، منصوب محلًا.

وخبر (لا) محدود لظهور العلم به وتقدیره (حق) وقدره بعض النهاة (موجود) وهو خطأ باعتبار وصحیح باعتبار آخر، والصحيح الذي لا خطأ فيه وتدل عليه الأدلة الأخرى تقدیره بـ(حق).

فالذين قدروه بـ(موجود) إن كان مرادهم مطلق وجود ما يعبد من دون الله فهذا خطأ: فإن الآلهة التي اتخذت من دون الله كثيرة، قال الله تعالى: (وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَلَهٌ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَهُمْ لَا يُخْلَقُونَ)

وإن كان مرادهم بالوجود المعتبر شرعاً فهذا حق ويدل عليه قوله تعالى: (إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ) وقال: (ذلك بأنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) فهي آلهة باطلة.

ولكن الله أرشدنا في التعبير أن نأخذ بالقول الذي لا يشرع متذرع بتفسیره بالباطل على منهج : (يا أيها الذين آمنوا لا تقولوا راعنا وقولوا انظروا) فتقدیره بـ(حق) هو الصواب حينئذ، وهو مرادف للوجود الشرعي.

وخبر (لا) يحذف كثيراً في كلام العرب ويقدر في كل مقام بحسبه، كما لو سُئلت: من عندك؟ فقلت: لا أحد، فإنك تُريد: لا أحد عندي، فلو ذكرت خبر (لا) خالفت البلاغة في القول.

وقد أكثر ابن هشام في رسالة له مستقلة في إعراب (لا إله إلا الله) من الأوجه الإعرابية حتى أوصلها إلى عشرة أوجه.

۴. ... لا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ ... رَسُولُ اللهِ ﷺ

کسی که هیچ {وفای به} پیمانی ندارد، هیچ دینی ندارد.

نشانی: النوادر (الراوندی)، ج ۱، ص ۵

حدیث کامل این است: قالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ وَ لَا صَلَةَ لِمَنْ لَا يُقْيِمُ رُكُوعَهَا وَ لَا سُجُودَهَا.

نشانی: بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۹۶ از پیامبر اکرم ۶

نوادر الراؤندي، بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ.

التمرينُ الثالثُ: أ. إقرأ الشِّعرَ المنسوبَ إلى الإمامِ عَلَيْهِ، ثُمَّ عَيْنِ ترجمَةَ الكلِماتِ التي تحتَّها خطًّا.

إِنَّمَا النَّاسُ لَامٌ وَ لَائِبٌ
أُمٌ حَدِيدٌ أُمٌ نُحَاسٌ أُمٌ ذَهَبٌ
هَلْ سَوْى لَحْمٍ وَ عَظِيمٍ وَ عَصَبٌ
وَ حَيَاءٍ وَ عَفَافٍ وَ أَدْبٌ

أَيْمَانُ الْفَاجِرِ جَهَلًا بِالنِّسَبِ
هُنَّ تَرَاهُم خَلَقُوا مِنْ فُضْلَةٍ
لَلَّذِينَ زَرَاهُمْ خَلَقُوا مِنْ طَلْيَةٍ
إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلٍ ثَابِتٍ

ای که ناچارداهه انتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تکه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و یا اند؟

انتخار تنها به بُردي استوار، شرم، باکدامنی و ادب است.

کله ب. إسْتَخْرُجْ مِنَ الْأَبْيَاتِ أَسْمَ الْفَاعِلِ، وَ الْفِعْلُ الْمَجْهُولُ، وَ الْجَازُ وَ الْمَجْرُورُ، وَ الصَّفَةُ وَ الْمَوْصُوفُ.

اسم الفاعل: الفاجر، و الفعل المجهول: خلقوا، و الجاز و المجرور: بالنسب، لام، لاي، من فضله، من طينة،

عقل، و الصفة و الموصوف: عقل ثابت.

درباره اشعار منسوب به حضرت على عليهما السلام اختلاف نظر وجود دارد:

۱. گروهی انتساب این اشعار را به حضرت قبول ندارند و صحت نسبت بیش از دو بیت را به على

عليهم السلام پذیرفته اند.

۲. گروهی نیز بر این باورند که سرایندگان این اشعار هر که بوده‌اند از سخنان حضرت الهام گرفته‌اند؛

بنابراین سرودهای خود را به ایشان نسبت داده‌اند.

بسیاری از اشعار «على بن ابي طالب قیروانی» نیز به آن حضرت نسبت داده شده که تشابه اسمی موجب این اشتباه شده است.

التمرينُ الرابعُ: ترجم الأحاديث النبوية، ثُمَّ عَيْنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ.

۱. كُلُّ طَعَمٍ لَا يُذَكِّرُ اسْمَ اللَّهِ عَائِيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ وَ لَا بَرَكَةٌ فِيهِ. (الفعل المجهول و نوع لا)

هر خوراکی (غذایی) که نام خدا بر آن یاد نشود، قطعاً بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست

تاریخ دمشق، ج ۶۰، ص ۳۲۵

فعل مجهول: لا يذکر / نوع لا: در لا يذکر لای نفی و در لا برکة لای نفی جنس

۲. لَا تَعْصِبْ؛ فَإِنَّ الْعَصْبَ مَفْسَدَةً. (نوع الفعل)

خشمنگین نشو؛ زیرا خشم مایه تباہی است. نوع فعل لا تَعْضُبْ: مضارع مجزوم يا فعل نهی

نهج الفصاحة: ۲۴۷۱

... لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفْكِيرِ. (المضاف إليه و نوع لا)

هیچ فقری سخت‌تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

مضارف اليه: التَّفْكِيرُ و نوع لا در لَا فَقْرَ و لَا عِبَادَةٌ لای نفی جنس است.

نشانی : بِحَارُ الْأَنْوَارِ ، ج ۲ ، ص ۲۲

حدیث کامل: وَ قَالَ رَبِيعٌ : يَا عَلَيُّ، نَوْمُ الْعَالَمِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ رَكْعَةٍ يُصَلِّيهَا الْعَابِدُ؛ يَا عَلَيُّ لَا فَقْرَ

أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةٌ مِثْلُ التَّفْكِيرِ.

الْتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلْتَّرْجِمَةِ

١. جَلْسَنَ: نَشَّسَتْ	لَا تَجْلِسُوا: نَشَّيْنِيدْ اِجْلِسْنَ: بِنْشِينِيدْ	جَلَسْنَا: نَشَّسْتِيمْ
٢. أَخْلَسَ: نَشَانَيدْ	أَجْلِسْوَا: بِنْشِينِيدْ اِجْلِسْنَ: جَائِي نَشَّسْتِنْ	أَجْلِسْنَ: بِنْشَانْ يُجْلِسْوَنْ: مَنْشَانِنْدْ لَا تُجْلِسِي: نَشَانْ
٣. فَهِمَدْ: فَهِمِيدْ	سِيْجِلْطُسْ: خَوَاهَدْ نَشَانِيدْ لَمْ يُجْلِسْوَا: نَشَانِيدَنْدْ اِلْجَلَسْ: نَشَانِيدْنِ	فَهِمَتْ: فَهِمِيدْ قَدْ فَهِمَتْ: فَهِمِيدَه اِي لَمْ أَفَهَمْ: نَفَهِمِيدِمْ، نَفَهِمِيدَه اِهِمْ
٤. فَهِمَ: فَهِمَانِيدْ	لَا يَفَهَمْ: نَفِهِمْ اِفَهَمْ: بِفَهِمْ سَوْفَ يَفَهَمْ: خَوَاهَدْ فَهِمِيدْ	فَهِمَتْ: فَهِمَانِيدْ قُهَمْ: فَهِمَانِيدْه شَدْ لَنْ يَفَهَمْ: نَخَوَاهَدْ فَهِمَانِيدْ
٥. قَطْعَ: بُرِيدْ	لِيُفَهَّمْ: تَا بِفَهِمَانِدْ اِلْمُفَهَّمْ: فَهِمَانِندْ سَوْفَ أَفَهَمْ: خَوَاهَمْ فَهِمَانِيدْ	قَطْعَ: بُرِيدْه شَدْ كَانُوا قَطْعُوا: بُرِيدَه بُودَنْدْ كَانَا يَقْطَعَانِ: مَنْبُرِيدَنْدْ
٦. إِنْقَطَعَ: بُرِيدَه شَدْ	لَا تَنْقَطَعَ: بُرِيدَه اِلْقَاطِعَةِ: بُرِيدَه اِلْمَقْطُوعِ: بُرِيدَه شَدَه	ما إِنْقَطَعَ: بُرِيدَه نَشَدْ لَمْ يَنْقَطَعْ: بُرِيدَه نَشَدْ، بُرِيدَه نَشَدَه اِسْتَقْطَعَ: بُرِيدَه خَوَاهَدْ شَدْ
٧. غَفَرَ: آمْرِيزِيدْ	لَيْتَهُ يَغْفِرُ: اِي كَاش بِيَامِرَزَدْ لَيْتَهُ غَفَرَ: اِي كَاش مَنْ آمِرَزِيدْ قَدْ غَفَرَ: آمِرَزِيدَه اِسْتَ	لَيْتَهُ يَغْفِرُ: اِي كَاش بِيَامِرَزَدْ لَيْتَهُ غَفَرَ: اِي كَاش مَنْ آمِرَزِيدْ قَدْ غَفَرَ: آمِرَزِيدَه اِسْتَ
٨. إِسْتَغْفِرَ: آمْرِيش خَوَاستْ	إِسْتَغْفِرَتْ: آمْرِيش خَوَاستِمْ قَدْ اِسْتَغْفِرُتْ: آمْرِيش خَوَاستِمْ	لَا يَغْفِرُ: آمِرَزِيدَه نَفِي شَوَدْ اِلْغَفَارِ: بِسِيار آمِرَزِنَدْ اِلْمَغْفُورُ: آمِرَزِيدَه شَدَه

الْتَّمْرِينُ السَّادِسُ: این سرود را بخوان؛ سپس به فارسی ترجمه کن.

يَا إِلَهِي ، يَا إِلَهِي يَا مُجِيبَ الدُّعَوَاتِ

إِجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيدًا وَكَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاهای امروز را خوش اقبال و پُر برکت بگردان (قرار بده).

وَ اَمْلَا الصَّدَرَ اُشْرِاحًا وَ فَمِي بِالْبَسِمَاتِ

وَ أَعِنَّيَ فِي دُرُوسِي وَ أَدَاءَ الْوَاجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پُر کن و مرا در درس هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنْزِرْ عَقْلِيَ وَ قَلْبِي بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ

وَ اَجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش های سودمند روشن کن (نورانی کن).

و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ أَمْلَأُ الدُّنْيَا سَلَامًا
شَامِلًا كُلَّ الْجِهَاتِ
وَ الْحُمْنَى وَ احْمَمْ بِلَادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ
وَ دُنْيَا رَا ازْ صَلْحَى فَرَاغَيْرَ ازْ هَرَ جَهَتِ پَرَ كَنْ.
وَ ازْ هَنْ وَ كَشُورَمْ (سَرْزَمِينْ) ازْ بِيَشَامِدَهَاهِي بَدَ نَكْهَدَارِي كَنْ.
اين شعر در كتابهای درسي کشورهای عربی آمده است.

چگونگی آموزش کلمه «أَيٌّ»

معانی «أَيٌّ» : کدام، هیچ، چه، هرگونه
﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيَاً مَا تَدْعُو فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْخُسْنَى﴾ الْإِسْرَاءُ : ۱۱۰
بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید: هر یک را بخوانید، برای او بهترین نام هاست.
﴿أَيَّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾ به کدامین گناه کشته شد؟ به چه گناهی کشته شد؟
رسالهُ الْإِسْلَامِ قَاتِمَةُ عَلَى أَسَاسِ الْمُنْطَقِ وَ الْجِنْتَابِ أَيِّ إِسَاعَةٍ.
رسالت اسلام بر پایه خردورزی و دوری از هرگونه بدی است.
أَيُّ شَيْءٍ فِي الْعِيدِ أَهْدِي إِلَيْكِ؟ چه چیزی را در عید به تو هدیه کنم؟
أَيُّ لَوْنٍ أَفْضَلُ لِغُرْفَةِ النَّوْمِ؟ کدام رنگ برای اتاق خواب بهتر است؟
مِنْ أَيِّ بَلَدٍ أَنْتَ؟ تو اهل کدام شهر هستی؟

چگونگی آموزش کلمات «الذی، الَّتِي، الَّذِينَ»

کلمات «الذی»، «الَّتِي»، «الَّذِينَ» در زبان عربی «اسم موصول» نام دارند.
الذی، الَّتِي: کسی که، چیزی که
الَّذِينَ: کسانی که
الَّذِي يَجْتَهِدُ فِي حَيَاتِهِ، فَهُوَ يَنْجَحُ.
الَّذِينَ يُحاوِلُونَ فِي أَعْمَالِهِمْ، فَهُمْ يَنْجُحُونَ.
هرگاه اسم موصول بعد از یک اسم دارای «آل» بباید، به معنای «که» است.
الْمُعْلَمُونَ يُحِبُّونَ الطَّلَابَ الَّذِينَ يَحْتَرِمُونَ زُمَلَاتِهِمْ.
ذَهَبَتْ إِلَى الْمُتَحَفِّ الَّذِي فِيهِ آثارٌ لِقَبْلِ الْإِسْلَامِ.
رَجَعَتْ مِنَ الْمَكَبِّتَةِ الَّتِي قُرْبَ بَيْتِي.

ودر آغاز جمله به معنای «کسی که»، «کسانی که» و «چیزی که» است.

الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الْذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُوْنَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرُوهُمْ بِعِذَابٍ أَلِيمٍ

تمرین: جمله‌های زیر را با دقّت در معنای اسم موصول ترجمه کنید.

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِغُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

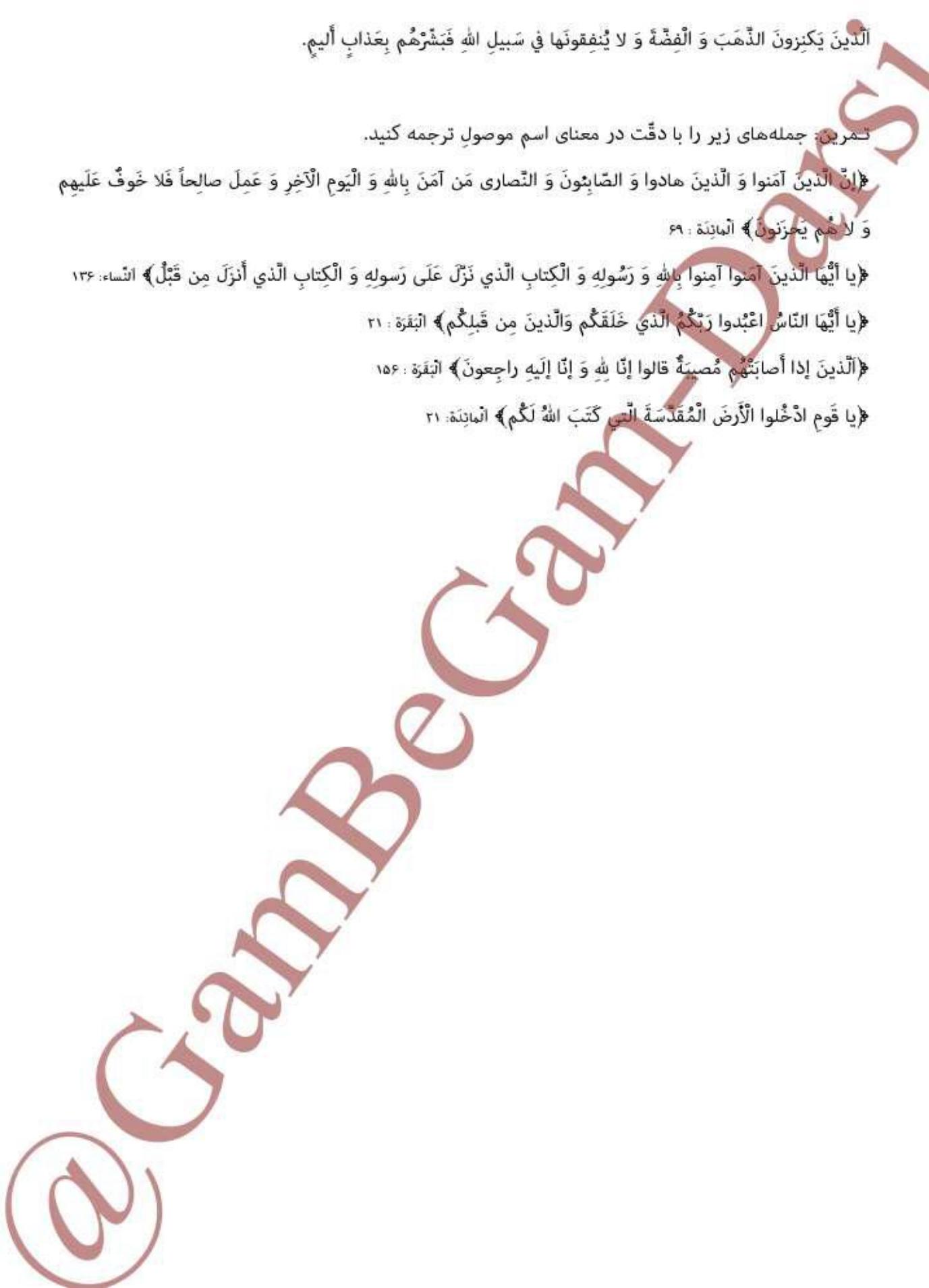
وَلَا كُفْرُهُمْ يَحْرُثُونَ﴾ آیاتند: ۶۹

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أُنزَلَ مِنْ قَبْلِهِ﴾ انساء: ۱۳۶

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ﴾ انبقرة: ۲۱

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُّصِّنَّعَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ انبقرة: ۱۵۶

﴿يَا قَوْمَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ آیاتند: ۲۱



الدُّرْسُ الثَّانِي

هماهنگی در ترجمه متن و عبارات و پاسخ به برخی نکات صرف، نحوی، تفسیری و واژگانی:

﴿...لِهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾ آل عمران: ۹۷

حج خانه [خدا] بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.

آیه کامل این است:

﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ لِهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾

✓ ترجمه آیت الله مکارم شیرازی:

در آن، نشانه‌های روشن، [از جمله] مقام ابراهیم است و هر کس داخل آن [خانه خدا] شود در امان خواهد

بود و برای خدا بر مردم است که آهنگ خانه [او] کنند، آنها که توانایی رفتن به سوی آن دارند و هر کس کفر

ورزد (و حج را ترک کند، به خود زیان رسانده)، خداوند از همه جهانیان، بی‌نیاز است.

✓ ترجمه استاد الهی قمشه‌ای:

در آن خانه، آیات [ربوبیت] هویداست، مقام ابراهیم خلیل است، و هر که در آنجا داخل شود ایمن باشد و

مردم را حج و زیارت آن خانه به امر خدا واجب است بر هر کسی که توانایی برای رسیدن به آنجا دارد و هر

که کافر شود (به خود زیان رسانده و) خدا از جهانیان بی‌نیاز است.

✓ ترجمه استاد مهدی فولادوند:

در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم است و هر که در آن درآید در امان است و برای خدا،
حجت آن خانه، برعهدهٔ مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً
خداؤند از جهانیان بی‌نیاز است.

✓ ترجمه آیت‌الله موسوی همدانی (ترجمة الميزان)

در آن خانه آیتی روشن و مقام ابراهیم هست و هر کس داخل آن شود، ایمن است و بر هر کس که مستطیع
باشد، زیارت آن خانه واجب است و هر کس به این حکم خدا کفر بورزد، خدا از همه عالم بی‌نیاز است.

هماهنگی در ترجمه متون و عبارات و پاسخ به برخی نکات صرفی، نحوی، تفسیری و واژگانی:

مَكَّةُ الْمُكَرَّمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَورَةُ

جلس أعضاء الأسرة أمام التلزار مُشتبهين، يُشاهدون الحجاج في المطار و هم يرحبون الطائرة للذهاب إلى مكة المكرمة والمدينة المنورة. نظر «عارف» إلى والديه، فرأى دموعهما تتتساقط من أعيشهما. فسأل عارف والده متوجهًا إلى أبيه، لم تبكي وقد كنت في الحج في العام الماضي؟!

اعضای خانواده مشتاقانه روپرتوی شلوپیون نشسته‌اند. حاجی‌ها را در فرودگاه غاشا می‌کشد در حال که برای رفتن به مکه و مدینه متوجه سوار هواپیما می‌شوند. «عارف» به پدر و مادرش نگاه کرد و اشک‌هایش را دید که از جسم‌هایشان بی‌دریی می‌افتد. عارف با تخت از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می‌کنی در حال که در سال گذشته در حج بودی؟! (در این عبارت سه «حال» وجود دارد: مشتاقان، مشاهدون و هم برکتون؛ اما صاحب حال دو تای اول «أعضاء أسرة» و صاحب حال سومی «حجاج» است).

الأُبُّ: حينما أرَى النَّاسَ يَدْهَبُونَ إِلَى الْحَجَّ، ثُمَّرُ أَمَامِي دِكْرِيَاتِي حِينَ زُرْتُ أَنَا وَ أُمِّكَ هَاتِيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ الْمُقَدَّسَتَيْنِ؛ فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!

پدر: وقتی مردم را می‌بین که به حج می‌روند، خاطراتم از مهایم می‌گیرد، وقتی که من و مادرت این دو شهر مقدس را زیارت کردم؛ و با خودم می‌گویم: ای کاش من بار دیگر بروم!

فعل «زُرْتُ: زیارت می‌کنم» در عبارت « حين زُرْتُ أَنَا وَ أُمِّكَ هَاتِيْنِ الْمَدِينَتَيْنِ» در ترجمه فارسی به صورت «زیارت می‌کنم» می‌آید. این عبارت فصح است و اشکال ندارد؛ ولی در ترجمه به فارسی اشکالی بیش می‌آید که آن هم طبعی است؛ زیرا نبی نوان توقع داشت که ساخنار دو ریان از دو خانواده گروگران مانند هم ناسد. به ترجمه «اذْهَبْتُ» در این آیه توجه کرد: (فاذْهَبْتُ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ فَتَابَلَا إِلَّا هَا هَا قَاعِدُوْنَ) ^{الإِنْذَةُ: ٢٤} تو و بروزگارت بروید و بخیگید که ما اینجا نشسته‌ایم.

رؤیة: ولَكِنَّكَ أَدَّيْتَ فَرِيقَةَ الْحَجَّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَّةِ مَعَ أُمِّيِّ!

رفته: ولی تو واحب ح را همراه مادرم در سال گذشته به جا آوردی!

الأُمُّ: لَقِدِ اشْتَاقَ أَبُوكُمَا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ: الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدِ النَّبُوِيِّ وَ كَذَلِكَ الْبَقِيعُ الشَّرِيفُ.
مادر: پدرتان مشتاق حرمین شریف مسجد الحرام، مسجد نبوی و بقیع شریف شده است.
عارض: أَأَنْتَ مُشْتَاقَةً أَيْضًا؛ يَا أُمَّةً؟

عارف: ای مادر! آما تو نیز مشتاق هستی؟

اللهم: نعم، بالتأكيد یا بُنَیٰ. ولکنی أَحِبُّ أَنْ نَذْهَبَ لِرِيَارَةِ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةِ أَيْضًا.

مادر: آری، البته ای بُرم. ولی من دوست دارم که برای زیارت عتبات متدهش نیز بروم.

اللهم: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرَى هَذَا الْمَشْهَدَ، وَ يَتَذَكَّرُ الْأَمَاكِنَ الْمُقَدَّسَةَ يَشْتَاقُ إِلَيْهَا.

یدر: هر مسلمی و قی این صحنه را می بند و اماکن متدهش (مکان‌های متدهش) را به یاد می آورد مشتاق آن می شود.

عارف: أَيُّ الْأَمَاكِنِ تُحِبُّ أَنْ تَرَوْهَا؟

عارف: چه اماکنی (جاهای) را دوست داری زیارت کنی؟ (سنبی)

اللهم: إِضَافَةً إِلَى مَكَّةَ وَ الْمَدِيَّةِ أَحِبُّ أَنْ أَزُورَ الْعَتَبَاتِ الْمُقَدَّسَةَ أَيْضًا، كَمَا قَالَتْ أُمُّكَ.

یدر: علاوه بر مکه و مدیه دوست دارم که عتبات متدهش را نیز همان طور که مادرت گفت زیارت کنم.

عارف: مَا هِيَ ذِكْرِيَاتُكُمَا عَنِ الْحَجَّ؟

عارف: خاطرات شما از حج چیست؟

(هن ج می توان به داشت آموران گفت که در زیان فارسی کلمات بسیاری وجود دارند که هر جند رسنه آنها عربی است، ولی با

در عربی به کار نمی روند با کاربرد دیگری دارند؛ مثل خاطرات که جمع خاطره و رسنه عربی دارد؛ اما در عربی به حایش ذکری به

کار می رود که جمعش ذکریات است.)

اللهم: أَتَذَكَّرُ خَيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مِنْيَ وَ عَرَفَاتٍ، وَ رَمَيَ الْجَمَرَاتِ وَ الطَّوَافُ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ وَ السَّعْيَ بَيْنَ

الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ، وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.

یدر: به یاد می آورم حادرهای حاجی‌ها در منا و عرفات و رمی حجرات (برتک شکری‌ها) و طواف دور کمه شرف و سعی

(دوین) بین صفا و مروه و زیارت بقع شریف را.

اللهم: وَ أَنَا أَتَذَكَّرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَاقِعِ فِي قِبْلَةِ.

و من به یاد می آورم کوه نور را که یامیر قبیله در غار واقع در قله آن عبادت می کرد.

رقیه: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ الرِّيَاهِ الدِّينِيَّةِ أَنَّ أُولَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَّلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ

هل رأيْتِ الْغَارَ؟ يَا أُمَّاهَ؟

رقیه: من در کتاب تربیت دینی (دین و زندگی) حواندم که نخستین آیه‌های قرآن در غار حرا بر یامیر قبیله نازل شد.

ای مادر، آیا غار را دیدی؟

اللهم: لا، یا بُنَیٰ. الْغَارُ يَقْعُدُ فَوقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ، لَا يَسْتَطِعُ صُعُودُهُ إِلَّا الْأَقْوَابُ.

وَأَنْتِ تَعْلَمُنِي أَنْ رَجْلِي تُؤْلِمُنِي.

پادر: نه، ای دخترم، غار بالای کوهی بلند واقع است که جر افراد قوی نمی‌توانند از آن بالا بروند.

رُقیة: هَلْ رَأَيْتُمَا غَارَ تَوْرِ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟

رُقیه: آیا دیدی غار تور را که بامیر ﷺ در راه هریش به مدینه منوره به آن بمه برد؟

الآب: لا، يا عزیوتی، أنا أَتَمَتَّنُ أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْصَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِزِيَارَةِ مَكَّةَ الْمُكَرَّمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى وَ أَزُورُ هُذِهِ الْأَماَكِنَ.

پدر: نه، ای عزیزم، من آرزو دارم که بار دیگر همراه همه اعصابی خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره مسترف

سوم و این اماکن را زیارت کم، (سم)

کچھ عین جواب الأسئلة التالية من المستطيل. (اثنان زائدان)

۱. لِمَادَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَهُ عَارِفٍ وَ رُقِيَّةَ جَبَلَ التَّوْرِ؟ لَأَنَّ رِجْلَ الْأَمْ كَانَتْ تُؤْلِمُهَا.

جرا مادر عارف و رفتہ ار کوه نور بالا نرفت؟ زیرا یا مادر برد می کرد.

۲. مَتَى كَانَ وَالِدَا عَارِفٍ وَ رُقِيَّةَ فِي الْحَجَّ؟ فِي الْعَامِ الْمَاضِيِّ.

کی پدر و مادر عارف و رفتہ در حج بودند؟ در سال کدسته

۳. مَاذَا كَانَ أَعْصَاءُ الْأُسْرَةِ يُشَاهِدُونَ؟ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ.

اعصابی خانواده چه جزی را غماضا می کردند؟ حاجی ها در فرودگاه

۴. أَيْنَ جَلَسَ أَعْصَاءُ الْأُسْرَةِ؟ أَمَامَ التَّلْفَازِ.

اعصابی خانواده کجا نسستند؟ روپرتوی تلویزیون.

۵. كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ التَّوْرِ؟ يَكُونُ مُرْتَفِعًا.

کوه نور چگونه می باشد؟ بلند می باشد.

۶. مَنْ كَانَ يَتَكَبَّرُ؟ وَالِدَا الْأُسْرَةِ.

جه کسی گریه می کرد؟ (جه کسانی گریه می کردند؟) پدر و مادر خانواده.

۲ اعلموا

الحال (قید حالت)

از دانش آموزی می خواهم با صدای رسماً بخش (اعلموا) را بخواند.

با خواندن هر قسمت از (اعلموا) از آنها می برسیم آیا متوجه فواعد درس شدند؟ سپس به سؤالات اجمال آنان پاسخ می دهم.

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

ج. رأيُتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.

ب. رأيُتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ.

پسر را خوشحال دیدم.

پسر خوشحال را دیدم.

الف. رأيُتُ وَلَدًا مَسْرُورًا.

پسر خوشحالی را دیدم.

از دانش آموزان می برسیم: نفس کلمات «خوشحال» در دستور زبان فارسی جست؟ سپس می برسیم:

مسروراً در جمله الف و المسّرور در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مسّروراً در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مسّروراً» صفت «ولد» و در جمله دوم «المسّرور» صفت «الولد» و در جمله سوم «مسّروراً» حالت «الولد» است.

ذَهَبَتِ الْبَنْتُ، فَرَحَةً.

ذَهَبَتِ الْبَنْتُ الْفَرَحَةً.

قید حالت (الحال)

موصوف صفت

در آغاز باید مطمئن شوم دانش آموزان منهوم قید حالت را در دستور زبان فارسی می داشد.^۱ حتی می توان اشاره ای کوته و کثرا به قید حالت در زبان انگلیسی کرد.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می آید و حالت مرجع خودش را که معرفه (دارای «ال» یا «علم») است بیان می کند.

إِشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْزَعَةِ ثَشِيطًا.

حال (قید حالت)

مرجع حال

توجه داشته باشیم که دانش آموز از انواع معرفه تنها دو نوع آن را خوانده است.

تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست.

^۱ قید کلمه ای است که چگونگی انجام یافتن فعل یا مفهوم صفتی یا معنای کلمه دیگری را به چیزی از قبیل زمان، مکان، حالت و ... مقید می سازد. وقتی می گوییم: «آرش بازی کرد.» شنونده می پرسد: چگونه بازی کرد؟ در پاسخ می گوییم: آرش، خوب بازی کرد. پس کلمه «خوب» چگونگی انجام یافتن فعل را نشان می دهد.

(تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست^۲).

مباحث تخصصی برای دانشآموز رشته ریاضی فیزیک و علوم تجربی ضرورت ندارد.

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُ فِي الْمَصْبَحِ مُبْتَسِماً.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ.

هَاتَانِ الْبَيْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنَتِ مُبْتَسِمِينَ.

اما لازم است به دانشآموز تذکر داد که همیشه چنین نیست؛ مثلاً سه جمله بالا را می‌توان بدین صورت آورد:

وَقَفَ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُ فِي الْمَصْبَحِ مُبْتَسِماً لِتَجَاهِهِ فِي عَمَلِهِ.

اللَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُونَ رَجَعُوا مِنَ الْمُسَابَقَةِ مُبْتَسِمِينَ؛ لِأَنَّهُمَا حَصَلَتَا عَلَى مَا تُرِيدَانِ.

هَاتَانِ الْبَيْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنَتِ مُبْتَسِمِينَ قَبْلَ لَحَظَاتٍ.

إِخْتِرْ نَفْسَكَ. عَيْنِ «الْحَالَ» فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ

۱. وَصَلَ الْمُسَافِرُونَ إِلَى الْمَطَارِ مُتَّاخِرِينَ وَرَكِباً الطَّائِرَةَ. (مُتَّاخِرِينَ)

مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سور هواپیما شدند.

۲. تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي أَدَاءِ وَاجِبَاتِهَا راضِيَةً وَتُسَاعِدُ أَمْهَا. (راضِيَةً)

^۲ نظر آقای محمد علی اسلامی دبیر عربی استان گلستان درباره تشخیص صاحب حال:

بهتر است که از مطرح کردن صاحب حال صرف نظر کیم. صاحب حال مباحث جانبی به دنبال دارد و موجب بحث‌های بیهوده در کلاس می‌گردد. مثلاً در جمله:

مُحَمَّدٌ دَهْبَ إِلَى الْمَدْرَسَةِ مَسْرُورًا.

وقتی می‌گوییم صاحب حال ضمیر مستتر «هو» است، ناخودآگاه این سؤال به دهن دانشآموز خطور می‌کند که: چرا «محمد» صاحب حال نیست؟

ایا مگر در جمله «محمد دهبت إلى المدرسة مسروراً» حالت «محمد» بیان نشده است؟ و ...

اگر هم بتوانیم جواب صحیح را برای دانشآموز توجیه کنیم هیچ ارزش معنایی نخواهد داشت؛ زیرا «هو» در واقع همان (محمد) است.

در کل دانشآموزان با توجه به مفهوم جمله می‌توانند صاحب حال را مشخص کنند و بحث صاحب حال نیمی‌تواند خروجی معناداری داشته باشد.

مئونه‌هایی از سؤال‌های طرح شده درباره صاحب حال در کتاب‌های پیشین عربی:

۱. عَيْنِ صاحبِ الْحَالِ يَخْتَلِفُ مَعَ الْأَخْرَى.

۲. عَيْنِ صاحبِ الْحَالِ جَمْعٌ تَكْسِيرٌ.

۳. عَيْنِ صاحبِ الْحَالِ لِيْسَ فَاعْلَأً.

۴. عَيْنِ صاحبِ الْحَالِ ضَمِيرًا مَسْتَرًا.

این گونه سؤالات چه بار علمی و معنایی برای دانشآموز دارند؟!

همین گونه مطالب و قواعد است که دانشآموزان را از عربی گریزان می‌کند.

دخت دانشآموز در اجام تکلیف‌هاش با خشنودی تلاش می‌کند و به مادرش مکن می‌کند.

۳. يُشَجِّعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيقُهُمُ الْفَاتِرُ فَرِحِينُ الْيَوْمَ. (فرحین)

امور غاسکران با حواله تم برند شان را تسویق می‌کند.

۴. الْطَّالِبَاتِنَ تَقْرَآنِ دُرُوسَهُمَا مُجَدِّدَتِينَ. (مجددتین)

دو دخت دانشآموز با حدثت درس‌هایشان را می‌خوانند.

همین جا می‌توان به دانشآموز یادآور شد که یکی از حالت‌های قید حالت پیشوند «با» است.

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال:

ب. أَشَاهِدُ قَاسِمًا وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

الف. رَأَيْتُ الْفَلَاحَ وَ حَوْيَجَنَّةَ الْمَحْصُولَ.

قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد.

در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

بیشتر از این لازم نیست دانشآموز با مبحث قید حالت آشنا شود.

إِخْتِرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْأَيَاتِ الْكَرِيمَةِ، ثُمَّ عِيَّنِ «الْحَالَ».

۱. ﴿ وَ حُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴾ النساء: ۲۸

و انسان، ناتوان آفریده شده است. (ضعیماً)

۲. ﴿ وَ لَا تَهْنِوا وَ لَا تَحْزِنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ ﴾ آل عمران: ۱۳۹

و سنت نشود و انوهگن ناشید در حال که شما بر فرار هستید. (أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنُ)

۳. ﴿ كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ ... ﴾ البقرة: ۲۱۲

مردم اتفی یگانه بودند و خداوند بامیران را مزدهده نموده فرسناد. (مبشیرین)

۴. ﴿ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَةُ * ارْجِعِي إِلَى زَبِكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً ﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ای نس آرام، با خشنودی و خدا پسندیدگی به سوی بروزگارت بارگرد. (راضیه مرضیه)

ترجمه استاد محمدی فولادوند: ای نس مطمئنه، خشنود و خدا پسند به سوی بروزگارت بارگرد.

ترجمه استاد الهی مسنهای: آن هنگام به اهل ایمان خطاب لطف رسید که ای نس [قدسی] مطمئن و دل آرام به

حضور بروزگارت بار آی که تو خشنود به [عمت‌های ابدی] او و او راضی از توست.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: تو ای روح آرام یافته، به سوی بروزگارت بارگرد در حال که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود است.

۵. «إِنَّمَا وَلِئِكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقْيِمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» آیاتنّه: ۵۵
سربرست شما تها خدا و بیامبر و کسانی هستند که اعان آورده‌اند، کسانی که در حال که در رکوع هستند، نمار را برای می‌دارند و زکات می‌دهند. (هم راکعون)

ترجمه استاد محمد فولادوند: ولی شما، تها خدا و بیامبر اوست و کسانی که اعان آورده‌اند: همان کسانی که غار برای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

ترجمه استاد الهی نشه‌ای: ولی امر و باور شما تها خدا و رسول و مؤمنان حواهند بود که غار به با دانسته و به فقرا در حال رکوع زکات می‌دهند.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: سربرست و ولی شما، تها خداست و بیامبر او و آنها که اعان آورده‌اند همان‌ها که غار را برای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

ترجمه آیت الله مشکینی: جز این بیست که سربرست و ولی امر شما خدا و فرستاده اوست و کسانی که اعان آورده‌اند آنها که غار را برای می‌دارند و در حال که در رکوع اند زکات می‌دهند.

* خوب است دانش‌آموزان با این هفت نکته املایں آشنا شوند.

۱. دَوَاءُ + كَ = دَوَاؤْكَ حَطَّاً + كَ = حَطَّوكَ جَاءَ + وَا = جَأْوَوا

۲. در مضارع فعل «رأى» حرف همزه می‌افتد، مثال:

يَرَى، تَرَى و نوشتر آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می‌شود، تغییر می‌کند.

تَرَى + هُمْ = تَرَاهُمْ يَرَى + كَ = يَرَاكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتر عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال:
در عربی اشتِراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال:
در عربی مَهْدِي و در فارسی مهدی.

معمولًا در قرآن مجید حرف «ی» بدون دو نقطه زیر آن می‌آید.

۵. کلماتی مانند إلی، يَنْهَى و أَغْلَى به صورت إلی، يَنْهَى و أَغْلَى نیز نوشته می‌شوند.

۶. در عربی معاصر هرگاه زیر حرف «ی» دو نقطه نباشد، الف خوانده می‌شود؛ مانند «علی» و «مستشفی» که «علاء» و «مستشفاً» خوانده می‌شود، و اگر زیر «ی» دو نقطه باشد، صدای «ی» دارد؛ مانند «علیٰ» که خوانده می‌شود.

۷. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا» و «ی» به ترتیب ضممه، فتحه و کسره نهاده می‌شود؛ مثال: **نور** روشایی، **حاز** گرم و **ریح**: باد

الْتَّمَارِينَ

الْتَّمَرِينُ الْأُولُ: أ. عَيْنَنْ نوع الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ. (نوع الْكَلِمَاتِ: إِسْمٌ فَاعِلٌ وَ إِسْمٌ مَفْعُولٍ وَ إِسْمٌ مَكَانٌ وَ إِسْمٌ مُبَالَغَةٌ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)

«الْسَّيِّدُ مُسْلِمٌ» **مُزَارَع** (إِسْمٌ فَاعِلٌ). هو يَسْكُنُ (فِعْلٌ مُضَارِعٌ) في قَرْيَةٍ يُطْرُودُ بِمُحَافَظَةِ مَازِنَدَرَانَ. إِنَّهُ رَجُلٌ صَادِقٌ (إِسْمٌ فَاعِلٌ) وَ صَبَّارٌ (إِسْمٌ مُبَالَغَةٌ) وَ مُحْتَرَمٌ (إِسْمٌ مَفْعُولٍ). في يَوْمٍ مِنْ (حَرْفٌ جَرٌّ) الْأَيَّامِ شَاهِدٌ جَمَاعَةً مِنَ الْمُسَافِرِينَ (إِسْمٌ فَاعِلٌ) وَاقِيَّينَ (إِسْمٌ فَاعِلٌ) أَمَامَ مَسْجِدٍ (إِسْمٌ مَكَانٌ) الْقَرْيَةِ. فَذَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنْ (حَرْفٌ جَرٌّ) سَبَبِ وُقُوفِهِمْ، فَقَالُوا: إِنَّ سَيَّارَتَنَا مَعْتَلَةً (إِسْمٌ مَفْعُولٍ).

فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمٌ بِصَدِيقِهِ مُصَلَّحٌ (إِسْمٌ فَاعِلٌ) السَّيَّارَاتِ؛ لِكَيْ يُصْلِحَ (فِعْلٌ مُضَارِعٌ) سَيَّارَتَهُمْ. وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَ سَيَّارَتَهُمْ (إِسْمٌ مُبَالَغَةٌ) بِالْجَرَارَةِ (إِسْمٌ مُبَالَغَةٌ) وَ أَخْذَهَا إِلَى مَوْقِفٍ (إِسْمٌ مَكَانٌ) تَصْلِيَحٍ (مَصْدَرٌ) السَّيَّارَاتِ.

اسم مبالغه بر وزن «فعال» و «فعالة» است و سه شکل دارد:

۱. بر بسیاری صفت یا انجام دادن کار دلالت دارد؛ مانند: **صَبَّار** (بسیار بدباز) و **عَلَّامَة** (بسیار دانا).

۲. بر اسم شغل دلالت دارد؛ مانند: **خَبَاز** (نانوا) و **حَدَّاد** (آهتگر)

۳. بر اسم ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می‌کند؛ مانند: **جَوَال**: تلفن همراه، **نَظَارَة**: عینک

توجه داشته باشیم که در بسیاری از کتاب‌های صرف و نحو مورد دوم و سوم را اسم مبالغه به شمار نمی‌آورند؛ اما حقیقت این است که در این کلمات نوعی مبالغه وجود دارد. «**خَبَاز**» از ریشه «**خَبَزَ**» است. «**خَبَزَ الْعَجَبِينَ**» از خمیر نان درست کرد. و «**خَتَاز**» نیز هر روز نان می‌پزد. چه مبالغه‌ای از این بالاتر؟! در کلمه‌ای مانند «**نَظَارَة**» نیز به راستی معنای «مبالغه» نهفته است.

در کتاب درسی به منظور جلوگیری از آشتفتگی دهن دانش‌آموز این مطلب در کتاب گنجانده شده است. در این مورد با گروهی نزدیک به سیصد نفر از دیاران هماندیشی شد. نزدیک به ۷۰٪ موفق درج این قاعدة جدید در کتاب بودند.

المُعَطَّل: خراب شده (عاطل)؛ در محاورات عراقي و حجازي بيشتر «خربان» گفته می‌شود. / در سوريه عطل و در مصر بايز نيز کاربرد دارد). **الْجَرَأَة**: تراکتور الموقف: ايستگاه (محطة نيز ايستگاه است؛ مانند: محطة القطار) **مَوْقُفٌ تَضْلِيحُ السَّيَّارَاتِ**: تعميرگاه خودرو (در محاورات گراج نيز کاربرد دارد). بِطْرُود: نام روستايی در منطقه گونه گردشگري چپکرود تابع شهرستان جويبار است.

ب. ما مهمه صديق السيد مسلمي؟ إِنَّهُ مُصلحُ السَّيَّارَاتِ. / هو مصلح السيارات. صديق السيد مسلمي مصلح. و پاسخهای ديگري نيز می‌تواند درست باشند.

ج. كَمْ جَازَا وَ مَحْرُورًا فِي النَّصْ؟ تسعه: في قرية / بمحافظة / في يوم / من الأيام / من المسافرين / بالجرأة / بصديق / إلى موقف / عن سبب

د. أَيْنَ يَعِيشُ السَّيَّدُ مُسْلِمٍ؟ يعيش السيد مسلمي في قرية بطرود بمحافظة مازندران. / يعيش في قرية بطرود بمحافظة مازندران. / يعيش في محافظة مازندران. و پاسخهای ديگري هم می‌تواند درست باشند.

ه. أَكْثُبْ مُفَرَّدَ هُذِهِ الْكَلِمَاتِ.
ساده: سيد / قري (قرى، قرى): قرية. «ريف متزلف قرية است.» رجال: رجل (در عاميانه زلم به معنای رجل است. در گویishهای محلی رجال (جمع آن ریاجیل) نيز کاربرد دارد. أيام: يوم سیارات: سیارة (در سوریه عربیه به معنای خودرو و همچنین کاري است). مصلحون: مصلح / أصدقاء: صديق / مواقف: موقف / جرارات: جراره / جماعات: جماعة

التمرين الثاني: أكثب المثل الأعرابي للكلمات التي تحتها خط.

۱. ﴿...رَبَّنَا آتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً (مفعول) وَ فِي الْآخِرَةِ (مجرور بحرف حر) حَسَنَةً ...﴾ البقرة: ۲۰۱

پروردگارا در دنيا به ما نيك و در آخرت [نيزا] نيك بده.

۲. ﴿...جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾ (هر دو فاعل) الإسراء: ۸۱ حق آمد و باطل نابود شد.

۳. ﴿وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ...﴾ البقرة: ۴۵ (مجرور بحرف جر) از بردهاري و نهاده ياري بجوييد.

۴. ﴿...فَإِنْ حَزَبَ لِلَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ الائمه: ۶۵ (مضاف إليه) بي گمان حرب خدا جره شدگان اند.

۵. ﴿...كُلُّ نَفْسٍ ذَاقَهُ الْمَوْتُ﴾ آل عمران: ۱۸۵ (مبتدأ و خبر) هر کسی چشنه مرگ است.

در كتاب لفظ «مفعول به» به کار نرفته و هرجا که «مفعول» گفته شده، منظور همان «مفعول به» است.

التمرين الثالث: عين الكلمة الغريبة في كل مجموعة، مع بيان السبب.

(دُوستان / ياران / نزديکان / جهادشنه)

۱. الْأَصْدِقَاء / الْأَحِبَّاء / الْأَقْرَبَاء / الْأَرْبَاعَاء

(گل / پرونده / خاک / سنگ)

۲. الْطَّين / الْمِلَف / الْتُّرَاب / الْحَجَر

(چشمان / کتفها / تیر / دندانها)

۳. الْأَعْيُن / الْأَكْتَاف / الْفَاسِ / الْأَسْنَان

(کلاع / گنجشک / کبوتر / سفره غذا)

۴. الْغَرَاب / الْعُصْفُور / الْحَمَامَة / الْمَائِدَة

(استخوان / گوشت / سال / خون)

۵. الْعَظْم / الْلَّحْم / الْعَام / الْدَّم

(جادها / دیروز / فردا / امروز)

۶. الْخَيْم / الْمَسِ / غَدَّا / الْيَوْم

تذکر: در طراحی این سؤال، باید مراقب بود دو گزینه درست نباشد. امکان دارد ما به موضوعی توجه کنیم ولی دانشآموز از زاویه دیگری به چهار کلمه اراته شده توجه کند. مثلاً در این چهار کلمه (تفاخة، عَنْب، رُمان، لَحْم) شاید منظور ما (لَحْم) باشد و بگوییم: سه کلمه دیگر میوه‌اند؛ ولی دانشآموز بگوید: عَنْب، رُمان و لَحْم مذکوراند و تُفاخة مؤنث است.

الْتَّمَرِينُ الرَّابِعُ: أَكْتُبْ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْفِيقِيَاتِ التَّالِيَّةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِ الْدُّرْسِ وَالْتَّمَارِينِ.

۱. إِبْنِي الصَّغِيرُ. (بُنْيٰ) / پسر کوچکم (پسرکم)

۲. إِبْنَتِي الصَّغِيرَةُ. (بُنْيَتِي) / دختر کوچکم (دخترکم)

۳. أَعْلَى الْجَبَلِ وَرَأْسُهُ. (الْقِمَة) / بالای کوه و سر آن (قله)

۴. مَكَانُ وُقُوفِ السَّيَارَاتِ وَالْحَافِلاتِ . (الْمَوْقِف) / جای ایستادن اتومبیل‌ها و اتوبوس‌ها (ایستگاه)

۵. سَيَارَةً نَسْتَخْدِمُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرَرَةِ . (الْعَرَازَة) / خودرویی که برای کار در کشتزار آن را به کار می‌بریم. (تراکتور)

۶. صِفَةُ لِجَهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ أَدَاءٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيْحِ . (الْمُعَطَّلَة) / صفتی برای دستگاهی یا ابزاری یا دست افزاری که نیاز به تعمیر دارد. (خراب)

چنین تمرينی برای طرح در امتحانات بسیار مناسب است. دبیر باید مراقب باشد از واژگانی استفاده کند که جزو آموخته‌های پیشین فراگیر باشد؛ لذا طرح این سؤال وقتگیر است و نیاز به صبر و حوصله دارد.

الْتَّمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجِمَةِ.

قَدْ كُتِبَ التَّمَرِينُ: غرین نوشته شده است.

(حرف «قد» ماضی را به رمان حال تردیک می‌کند. پس می‌توان گفت معادل ماضی نقلی در زبان فارسی می‌شود. دانش‌آموزان با حرف «گتاب» بر سر ماضی آشنا نشده‌اند. خوب است بدانند «گتاب یکت»: هنوز نوشته است» معادل ماضی نقلی منی است. توجه داشته باشیم که در کتاب آموزش داده شده است.)

لَمْ لَا تَكْتُبَنَّ ذَرْسِكِ؟ جرا درست را نمی‌نویسی؟

(به دانش‌آموز تذکر دهم که «لم؟» را با «لم» اشتباه نگیرد.)

لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا جری نوشی.

(به دانش‌آموز تذکر دهم که فعل «لم تکبی» با فعل «ما گشت» هم معناست.)

لَا يَكْتُبُ عَلَى الشَّجَرِ: ناید روی درخت بوسد.

(به دانش‌آموز فعل «لا یکنث» را مذکور شویم و از او بخواهیم فرق این دو فعل را توضیح دهد.)

الصَّدِيقَانِ تَكَابَّا: آن دو دوست به هم نامه‌نگاری کردند. دوستان به هم نامه‌نگاری کردند.

فعل نکاتنا دو وجه دارد؛ لذا حتی در سوالات امتحانی در جمله واقع شود. از آنچه که در مسابقات و ککور از جنین فعل‌های استفاده می‌شود؛ لذا چاره‌ای نیست و باید به این فعل‌ها اشاره کرد.

پیشنهاد می‌شود به دانش‌آموز بگوییم: در زبان فارسی بزر چنین حالاتی وجود دارد؛ مثلاً فعل «می‌خندید» دو وجه دارد: «او می‌خندید» سوم شخص متعدد ماضی استمراری

«شما می‌خندید» دوم شخص مصارع اخباری

«بدوید» در «باید بدلوید» دوم شخص مصارع اخباری

«بدوید» در «به سوی خط پایان، بدوید» فعل امر

رجاء، تکاتبا؛ لطفاً، با هم نامه‌نگاری کید.

تکاتب الرّمیلان: آن دو همکلاسی با هم نامه‌نگاری کردند.

آن‌شما تکاتب‌شما: شما (دو تن) با هم نامه‌نگاری کردید.

مُنِعْتُ عَنِ الْمَوَادِ السُّكَرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.

توضیح: شکر واژه‌ای فارسی است که در سیاری از زبان‌های همان از جمله عربی وارد شده است؛ مانند:

آلمانی: روکه (Zucker)، اسپانیایی: اذکر (Azúcar) که در اصل از عربی به اسپانیایی رفته است، ایالاتی: روکر

(zuccherero)، فرانسه (Sucré)، یونانی: را خری (Ζάχαρη)، راینی: زیدا (-اچش)، لهستانی: روکر (Cukier)،

انگلیسی: شوگر (Sugar)

لَا تَمْنَعُنَا عَنِ الْخُرُوجِ: مَاخْرُوحَ مَا نَسْوَهُ؛ مَاخْرُوحَ رَفِنَ مَا نَشْوَهُ؛ مَا رَا ارْجَاحَ شَدَنَ مَنْ يَكْنِي.

اِمْتَنَعُوا حَمْلَ الْجَوَالِ: بِرْدَنَ كَوْسَيِي هَمْرَاهَ رَا هَمْرَعَ كَيْدَ.

شَاهِدَنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: مَانِي رَا دَرِ رَاهَ دِيدَمَ.

كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نَكْهَانَ ارْخَوَسَدَنَ خَوَدَدَارِي كَرْدَهَ بَوَدَ.

لَا تَمْتَنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ: ارْعَدَا خَورَدَنَ خَوَدَدَارِي نَكْدَهَ بَكَيْدَ.

لَنْ تَمْتَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: ارْجَاحَ شَدَنَ خَوَدَدَارِي خَوَاهِمَ كَرَدَ.

لَيْتَنَا اِمْتَنَعْنَا عَنْهُ! اِيْ كَاسَ ارْآنَ خَوَدَدَارِي مَيْكَرْدَمَ!

لَمْ مَا عَمِلْتُمْ بِوَاحِبَاتِكُمْ؟ حِيرَاهَ تَكَلِّيَنَانَ عَمَلَ نَكْرِدَدَهَ؟

أَتَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آيَا فِرْ كَارْحَانَهَ كَارَهَ مَيْكَرِدَهَ؟

الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: كَارْكَرَانَ مَشْغُولَ كَلَرَهَ هَسْتَنَدَ.

الْمَعْمَلُ مُعَطَّلُ الْيَوْمِ: اِمْرُورَ كَارْگَاهَ نَعْطَلَ اسَتَ.

إِلَهِي، عَامِلُنَا بِيَقْضِيلَكِ: اِيْ خَدَاهِي مِنْ، بَا لَطَفَهَ مَا رَفَقَارَ كَنَ.

إِلَهِي، لَا تُعَامِلُنَا بِيَعْدَلِيكِ: اِيْ خَدَاهِي مِنْ، بَا دَادَكَرِي اَتَ مَا رَفَقَارَ كَنَ.

كَانُوا يُعَامِلُونَا جَيْدَهَا: مَا مَهْخُوي رَفَقَارَهَ مَيْكَرِدَهَ.

مُعْلَمُنَا جَيْدُ الْمُعَامَلَةِ مَعَنَا: مَعْمَ مَا بَا مَا خَوْشَرَفَقَارَ اسَتَ.

قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مُؤْمِنَ بِرُورِدَكَارِشَ رَا يَادَ كَرْدَهَ اسَتَ.

قَدْ يَذَكُرُ الْأَسْتَادُ تَلَامِيَهُ الْقُدَمَاءِ: اِسْتَادَ شَاكِرَدَانَ قَدِيعَسَ رَا گَاهِي يَادَ مَيْكَرِدَهَ.

ذُكْرُتْ بِالْخَيْرِ: بِهِ يَكِي يَادَ سَدَمَ.

لَيْتَ أَحِبَّتِي يَذَكْرُونَنِي! اِيْ كَاسَ بَارَامَ (بُوسَنَامَ) مَرَا يَادَ كَنَدَا!

جَدَّيَ وَجَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: بِدَرِ بَرَگَ وَ مَادِ بَرَگَ مَرَا يَادَ مَيْكَرِدَهَ.

رَجَاءً، تَذَكَّرَا زُمَلَاءَنَا: اطْلَأَ، هِكْلَاسِي هَاعَانَ رَا يَادَ كَيْدَهَ.

لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: اِيْ هِكْلَاسِي مِنْ، تو رَا بِهِ يَادَ نَعِي آورَمَ.

سَيِّتَذَكَّرُنَا الْمُدَرَّسُونُ: مَعْمَ، مَا رَا بِهِ يَادَ خَواهدَ آورَدَ.

اما هدف این گونه تمرین چیست؟ هدف این است که دانشآموز انواع مختلف فعل ماضی، مضارع، مستقبل، نهی و نفی را در ساختهای گوناگون ببیند. در بارمبنده ترجمه از انواع فعل نیز وجود دارد؛ لذا لازم است که خواکیر با این سبک از سؤالات در کتاب آشنا شده باشد.

@GamBeGam-Danis

التمرين السادس: ترجم النص التالي؛ ثم عين الم محل الإعرابي لما تحته خط.

سَمْكَةٌ (مبدأ) السَّهْمُ أَعْجَبُ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ. إِنَّهَا تُطْلِقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مُتَنَالِةً (حال «قد حالت») مِنْ قِمَهَا إِلَى الْفَوَاءِ (محور حرف حرر) بِقُوَّةٍ تُشْبِهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ وَتُطْلِقُ هُذَا السَّهْمَ الْمَانِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشَراتِ فَوْقَ الْمَاءِ، وَعِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَسَنَةُ (فاعل) عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ (محور حرف حرر) تَبَلَّغُهَا حَتَّى (حال «قد حالت»).

ماهی تیرانداز^۳ عجیبترین ماهی در صید است. او قطره‌های آب را به صورت پی‌درپی به قدرتی که شبیه رهاساختن تیر است از دهانش به سوی رها می‌کند و این تیر آبی را در جهت حشرات روی آب رها می‌کند و وقتی که حشره روی سطح آب می‌افتد، آن را زده می‌بلعد.

لهوا (مبدأ) أَسْمَاكِ الرِّيَّةِ مُغْهِونَ (حر) بِهِذِهِ السَّمَكَةِ؛ وَلَكِنْ تَعْذِيْتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ؛ لِإِنَّهَا تُفْضِلُ الرَّائِسَ (معقول) الْحَتَّةَ (صنة).

علاقة‌مندان به ماهی‌های زینتی شیفتنه این ماهی هستند؛ ولی غذا دادن به آن برایشان سخت است؛ زیرا این ماهی شکارهای زنده را ترجیح می‌دهد.

سَمَكَةُ التِّيلَابِيَا مِنْ أَغْرِبِ الْأَسْمَاكِ تُدَافِعُ عَنْ جَمَاعِهَا (محور حرف حرر) وَهِيَ تُسْيِرُ مَغَاهَا. (حال «قد حالت») إِنَّهَا تَعْيِشُ فِي شَمَالِ إِفْرِيقِيَا. وَهُذِهِ السَّمَكَةُ تَبَلَّغُ جَمَاعِهَا (معقول) عِنْدَ الْخَطَرِ؛ ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.

ماهی تیلابیا^۴ از عجیبترین ماهی‌های است که از بچه‌هایش (نوزادانش، کوچولوهایش) در حالی که همراهشان حرکت می‌کند دفاع می‌کند. او در شمال آفریقا زندگی می‌کند و این ماهی هدکام خطر بچه‌هایش را می‌بلعد؛ سپس پس از برطرف شدن خطر آنها را خارج می‌کند.

۳ ماهی تیرانداز (آبپاش، کمانگیر) Archer fish (نام علمی: Toxotes)

زیستگاه این ماهی دهانه رودخانه‌های کوچک است. این ماهی می‌تواند آب را از دهان خود به سوی حشره‌هایی که بالای سطح آب اند پرتاب کند و حشرات را شکار کند.

هدف‌گیری این ماهی‌ها به اندازه‌ای استادانه است که معمولاً در این کار دچار خطأ نمی‌شوند. ماهی تیرانداز می‌تواند به حشره‌ها یا جاندارانی کوچک که تا سه متر بالای سطح آب نشسته‌اند، شلیک کند.

۴ تیلابیا (به انگلیسی: Tilapia) گونه‌ای ماهی است. زیستگاه اصلی این ماهی شرق آفریقاست. امروزه تیلابیا در بسیاری از نقاط جهان پرورش داده می‌شود.

الدَّرْسُ الثَّالِثُ

«الْعِلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ». مکاتیب الرسول ﷺ، ج ۱، ص ۳۶۱.

فَ«قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ». بحار الانوار، ج ۵۸، ص ۱۲۴ هر دو حدیث از رسول الله ﷺ است. دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید. این دو حدیث از هم جدا هستند.

هماهنگی در ترجمه متون و عبارات و پاسخ به برخی نکات صرفی، نحوی، تفسیری و واژگانی:

الْكُتُبُ طَعَامُ الْفِكْرِ (عن كِتابِ «أنا» لِعَبَّاسِ مُحَمَّدِ الْعَقَادِ، بِتَصْرُّفِ)

کتاب‌ها خوراک اندیشه‌اند. (از کتاب «أنا» نوشته عباس محمود العقاد با نصرف)

إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَ لِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ. (کتاب‌ها خوراک‌های اندیشه‌اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد.) گما توجُّدُ أطعمة لِكُلِّ جَسمٍ (هارگوئه که برای هر بدن خوراک‌هایی وجود دارد). وَ مِنْ مَوَاطِنِ الْجِسمِ الْقَوِيِّ أَنَّهُ يَجِدُ غَذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ (و از مرتّهای بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب خودش حذب می‌کند)، وَ كَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيِعُ أَنْ يَجِدَ غَذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ (و همسن انسان دانا می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد)، وَ إِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ (و محدودسازی در گرینش کتاب «کتاب‌ها» مانند محدودسازی

در گرینس خوراک «خوراک‌ها» است). کِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا طِفْلٌ أَوْ مَرِيضٌ. (هردو ایها فقط برای کودک یا بیماری است). هر دو ایها جز برای کودک یا بیماری نیست). فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛ إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِعُ بِهِ أَنْ تَقْهِمَ مَا تَقْرَأُ؟ (س اگر اندیشه‌ای توأم داری که به کمک آن می‌توانی آنچه را می‌خوانی بنهی، از میان کتاب‌ها هرچه را نوشت داری خوان) فَالْجَارِبُ لَا تُعْنِيْنَا عَنِ الْكُتُبِ؛ (خریمه‌ها، ما را از کتاب‌ها فی سار نمی‌کند). لِأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأَمْمِ عَلَى مَرْآةِ الْسَّنِينَ، (ربرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند). وَ لَا يُمْكِنُ أَنْ تَتَلَقَّعَ تَجَربَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السَّنِينَ. (و امکان ندارد که تجربه یک فرد بیشتر از ده‌ها سال «جند دهه» باشد).

وَ لَا أَظُنُّ أَنْ هُنَاكَ كُثُبًا مُمْكِرَةً؛ (و کمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد). لِأَنِّي أَعْتَقُدُ أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةً. (ربرا من بر این باورم «اعتماد دارم» که یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کند هزار فکر می‌سود). وَ لِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضُوعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كَاتِبٍ؛ (و بنا بر این می‌خواهم در یک موضوع «موضوع یکسان» نظرهای جد نویسنده را خوانم). لِأَنَّ هَذَا الْعَقْلُ أَمْتَعُ وَ أَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضُوعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ، (ربرا این کار از خواندن موضوع‌های سیار «معتدد»، لذت‌بخشنده و سودمندتر است) فَمَثَلًا أَقْرَأَ فِي حَيَاةِ نَابِلِيُونَ آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا، (منلا در مورد زندگی نایل‌شون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم) وَ أَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلِيُونَ بِأَوْصَافٍ لَا تُشْبِهُ أَوْصَافَ الْكِتَابِ الْأُخْرَيِنَ، (و من مطمئنم که هر نویسنده‌ای نایل‌شون را به و زنگی‌های «صحت‌های» وصف کرده است که مانند «شیوه» و زنگی‌های نویسنده‌کان دیگر نیست).

فَرُبَّ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْفَارِيُّ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ، (و ه سا کابی که خوانده در خواندن آن سخت نلاش کند، سپس سوی از آن برد). وَ رُبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ، فَيُؤْتَرُ فِي تَفْسِيرٍ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ، (و چه بسا کابی که خوانده‌اش آن را سرع مطالعه کند «ورق بزند»؛ اما تأثیری زرف در ظرات او بگدارد). أَمَّا الْكِتَابُ الْمُفَيْدُ فَهُوَ الَّذِي يَرِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَ قُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَ الْعَمَلِ، (اما کتاب سودمند کابی است که شاخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمید و عمل کردن افراس دهد). فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَاءِ وَ التَّقْدِيرِ، (و اگر این را در کابی یافی، شایان توجه و قدردانی است).

الْعَقَادُ أَدِيبٌ وَ صَحَّفِيٌّ وَ مُفَكِّرٌ وَ شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمَّةٌ مِنْ أَصْلٍ گُرْدِيٌّ. (عناد ادیب، روزنامه‌گکار، اندیشمده و شاعری مصری است؛ مادر او اصلی‌کردی دارد). فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرِي الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرْيَةَ؛ (عناد رسایی را فقط در آزادی می‌دید). عَنَادَ رسایی را در چزی به حر آزادی نمی‌دید). وَ لِهَذَا لَا تُشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطُ عَلَى رَغْمِ طُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ، (و بنا بر این در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی «فعالیت» می‌بنم). و بنا بر این در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش حیری به حر نشاط نمی‌بنم).

يقال إِنَّهُ قَرَأَ أَلْفَ الْكُتُبِ . (گنه می شود او هر آن کتاب خوانده است). وَ هُوَ مِنْ أَهْمَ الْكُتُبِ فِي مِصْرَ . (و او از همین نویسنگان در مصر است). فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ . (کتاب، او بیشتر از صد کتاب در رسمهای گوناگون به کاخانه عربی افروده است).

ما دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْدَاهِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانِ الَّتِي وُلِدَ وَ نَشَأَ فِيهَا . (عناد فقط در مرحله دسیان درس خوانده است. / عناد به جر در مرحله ابتدائي درس خوانده است). وَ مَا اسْتَطَاعَتْ أُسْرَةُ أَنْ تُرْسِلَ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكَمِيلِ دِرَاسَتِهِ . (و حانواده اس توافت که برای کامل کردن تحصیلانش او را به فاهره برسد). فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ . (عناد، تنها به خودش تکه کرد). عَنَادُ بَهْ خَوْدَشْ تکه کرد. فَقَدْ تَعَلَّمَ الْأَنْجِلِيَّيْهِ مِنَ السُّيَاجِ الدِّينِ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيَخِيَّةِ . (عناد، انگلیسی را از چهانگردانی «گردشگری» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت).

اطلاعاتی برای دیر:

- ✓ عناد می توافت به حای جمله (الْكُثُر طَعَامُ الْبَكْر). سویس: (الْكُثُر أَطْعَمُهُ الْبَكْر). هر دو جمله درست است.
- ✓ عباس محمود عناد نویسنده، ادیب و روزنامه‌کار مصری است که کتاب‌ها و نوشت‌های سیاری با موضوعات فرهنگی و سیاسی از او به حای مانده است. وی در سال ۱۸۸۹ میلادی / ۱۳۰۶ هجری در شهر اسوان مصر جسم به چنان گشود و در سال ۱۹۶۴ میلادی / ۱۳۸۳ هجری جسم از چنان فرو بست و در هنین شهر به حاک سبرده شد. عباس عناد در حانواده‌ای رشد کرد که پایی بدی آنها به دین زباند همگان بود. مادرش به بخارکان رسیدگی می کرد و با مستمندان همراهان بود.

هگام ترجمه متن درس در برخورد با برخی کلمات چنین سؤالاتی را از دانشآمور می برسیم

✓ جمع طعام، غذاء، نواه، دُعاء، مَنَاع جیست؟ نا دانشآمور با وزن افعله آنسا سود.

✓ فرق گَهْدِيد و گَهْدِيد جیست؟

✓ دو معنای «إذا» جیست؟ (إذا در فرآن به معنای هرگاه و در عربی معاصر به معنای اگر) تعلیط درست تجارب و تجربه جیست؟

✓ جمع سَنَة جیست؟ پاسخ: سَنَوات و سَنَين. متراوف آن جیست؟ عام.

✓ دو معنای «هَنَاك» جیست؟ آنها و وجود دارد

✓ متراوف این کلمات جیست؟ أَصْنَع (حاز) و اشتطاع (قدز)

✓ فرق «وصف» و «فَدْ وَضْفَ» جیست؟

✓ «فارئ» در فارسی چطور تابع می‌شود و چرا؟

✓ «کان لا بُرْزِی» و «کانوا يَلْبَوْنَ» معادل چه نوع فعل در فارسی هستند؟

✓ معانی «براسه» جیست؟ (درس خواندن، تحصیل کردن، بررسی)

✓ مفرد «شتاچ» جیست؟ (سائچ)

در زندگی نامه عتاد آمده است که توانست پس از ایندی به دلیل مشکلات ریدگی ادامه تحصیل دهد.

هر جند در برخی منابع اشاره شده است که او دوره متواتره را خواند.

حال الدين الرمادي در (من أعلام الأدب المعاصر، بي تا، القاهرة، ص ٤٢) می‌نویسد:

لم يكتب العتاد نعمة بعد حصوله على الشهادة الابتدائية بل عمل موظفاً في الحكومة عدية قياسة ١٩٠٥ م.

حُولَ النَّصِّ

أ. عَيْنُ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسْبَ نَصِّ الدَّرِسِ. ✓

رُبَّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَائِدَةٍ مِنْهُ.

جَهْ سَاكَانِيَ كَهْ دَرْ خَوَانِدَ آنَ بَسِيَارَ تَلَاصُكِي، سِيسُ سُودِيَ اَرْ آنَ بَهْ دَسْتَ بِيَاورِي. ✓

الْكُتُبُ تَجَارِبُ الْعَلَمَاءِ عَلَى مَرْ السَّنِينَ.

كَكَاهَا خَرَبَهَايِ هَرَارَانَ دَانِسِسِدَ دَرْ كَهْ سَالَهَا هَسِسِتَدَ. ✗ (مَطْلَقُ مَنْ جَيْنَ عَبَارَقَ وَجَوْدَ نَهَارَدَ.)

٣. تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.

مَحْدُودَسَارِيَ خَوَانِدَ كَابَ اَرْ نَظَرَ نُوسِسِدَه، سُودَمَنَدَ اَسَتَ. ✗

٤. يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَانَ جَمَانَ الْعُرْبِيَّةِ.

عَنَادَ بَرْ اَيْنَ بَاورَ اَسَتَ كَهْ رِسَانِي، رِسَانِي آزَادِي اَسَتَ. ✓

٥. لَا إِشْكَالَ فِي تَحْدِيدِ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ.

هَيجَ اِسْكَالَ دَرْ مَحْدُودَسَارِيَ خَوَانِدَ كَابَ وَجَوْدَ نَهَارَدَ. ✗

٦. لَا طَعَامَ لِفَيْگَرِ الْإِنْسَانِ.

هَيجَ حُورَاكِيَ بَرَى اِندَسَهَ اِنسَانَ وَجَوْدَ نَهَارَدَ. ✗

كَهْ ب. أَحِبُّ عَنِ الْأَسْنَلَةِ التَّالِيَّةِ حَسْبَ نَصِّ الدَّرِسِ.

١. لِمَادَا لَمْ يُوَاصِلِ الْعَقَادُ دِرَاسَتَهُ فِي الْمَدْرَسَةِ الثَّانِيَّةِ؟

لَعْنَمُ وَجَوْدَ مَدْرَسَةِ ثَانِيَّةِ فِي مُحَافَلَةِ أَشْوَانَ الَّتِي فَلَادَ وَنَشَأَ فِيهَا.

٢. يَأْيِ شَيْءٍ شَبَّهَ الْعَقَادُ التَّحْدِيدَ فِي اِخْتِيَارِ الْكُتُبِ؟

شَبَّهَ التَّحْدِيدَ فِي اِخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدَ فِي اِخْتِيَارِ الطَّعَامِ.

٣. كَمْ كِتَابًا أَضَافَ الْعَقَادُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرْبِيَّةِ؟

أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرْبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةَ كِتَابٍ.

٤. مِمَّنْ تَعَلَّمَ الْعَقَادُ الْلُّغَةِ الْأَنْجِلِيزِيَّةِ؟

تَعَلَّمَ الْأَنْجِلِيزِيَّةِ مِنَ الشَّيَاطِينَ كَانُوا يَلْتَوِنُونَ إِلَى مَصْرَ لِرِيَارَهِ الْأَنَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

٥. مَا هُوَ مِقْيَاسُ الْكُتُبِ الْمُفَيَّدَةِ؟

الكتاب الفيد هو الذي يزيد معرفتك في الحياة و فوتك على الهم والقتل.

٦. ما هي مزايا الجسم القوي؟

من مزايا الجسم القوي أنه يجذب عدالة مناسباً لنفسه.

توضح اینکه این سوالات به گونه‌ای حلزوحی شده است که دانش آموز در متن به دنبال پاسخ آنها بگردد و به سادگی پاسخ را باید به

عبارت ذکر پاسخ ساخته نمی‌شود بلکه باقهه می‌شود.

أ علموا

أسلوب الاستثناء

به این جمله دقت کنید.

حضر الرُّمْلَةِ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا. هم شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

✓ کلمه «حامدًا» در جمله بالا مستثنی، «الرُّمْلَةِ» مستثنی منه و «إِلَّا» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

✓ مستثنی یعنی « جدا شده از حکم ماقبل ».

✓ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، مستثنی منه گفته می‌شود.

مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الرُّمْلَةِ حضروا في صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِلَّا حَامِدًا». مستثنی منه

«واو» در «حضرروا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الرُّمْلَةِ» مستثنی منه است. هدف از این کار جلوگیری

از سردگمی و ابهام مطلب است. برای دانش آموز منطقی نیست که بگوییم «و» در «حضرروا» مستثنی منه

است و هنگامی که سؤال کند منظور از «و» چیست؟ پاسخ دهنیم همان «الرُّمْلَةِ» است.

حضر	الرُّمْلَةِ	في صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حامدًا.
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی
حضروا	الرُّمْلَةِ	في صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ	إِلَّا	حامدًا.
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ.

↓
ادات استثناء مستثنی

↓
مستثنی منه

اطلاعاتی درباره استثناء برای دبیر: (نه برای دانشآموز)

استثناء مصدر باب استفعال از ماده «ثُنِي» و در لغت به معنای باز داشتن و کنار زدن آمده است. مستثنی بعد از ادات استثناء و به دو شکل است:

۱. اسم مستثنی در این شکل، وقوع بیشتری داشته و غالباً منصوب است: مانند: **(فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ)**: «پس جز عده کمی همکی ار آن آب نوشیدند». در اینجا «قلیلاً» مستثنی و به شکل اسم واقع شده است.

۲. جمله: در مواردی مستثنی بعد از ادات استثناء به شکل جمله واقع شده و به حسب جایگاه آن اعراب داده می‌شود؛ مانند: «و هم لاینفقون إِلَّا و هم کارهون»؛ «و انفاق نمی‌کنند مگر با نایسندي» در این آیه شریفه جمله «و هم کارهون» مستثنی و جمله حالیه واقع شده است.

به اعتبار وجود ارتباط و علاقه بعضیت بین مستثنی و مستثنی منه و عدم آن بر دو قسم است:

۱. متصل: در استثناء متصل، مستثنی بعض مستثنی منه است و در واقع بین آن دو علاقه بعضیت وجود دارد؛ مانند: «سَقَيَتُ الْأَشْجَارَ إِلَّا شَجَرَة»؛ در این مثال «شجره» مستثنی و فردی از افراد مستثنی منه (الأشجار) است.

۲. منقطع: در استثناء منقطع، میان مستثنی و مستثنی منه ارتباط و علاقه بعضیت وجود ندارد؛ مانند: «حضر الْقَوْمُ إِلَّا مواشِيهِمْ»؛ در این مثال «مواشیهم» مستثنی است و بعض مستثنی منه (القوم) به حساب نمی‌آید.

ذکر مستثنی منه در جمله و عدم آن

۱. تمام: اگر مستثنی منه در جمله ذکر شود، استثناء را تمام کویند؛ مانند: «جاء الْقَوْمُ إِلَّا زِيدًا»؛ در این مثال مستثنی منه (ال القوم) در کلام ذکر شده بنابراین استثناء، تمام است.

۲. مُفَرَّغ: اگر مستثنی منه در جمله ذکر نشود، استثناء را مُفَرَّغ کویند؛ مانند: «ما قَامَ إِلَّا زِيدٌ»؛ در این مثال مستثنی منه، اسم محذوف «أَحَدٌ» و تقدیر عبارت «ما قام أحد إِلَّا زِيدٌ» است.

إِحْتِيَرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمْ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمُسْتَشْنِي وَ الْمُسْتَشْنِي مِنْهُ.

۱. ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ ...﴾ الْقَصَصُ: ۸۸ (كُلُّ شَيْءٍ + وَجْه)

آیه کامل این است: ﴿وَ لَا تَدْعُ مَعَ إِلَهٖ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهٖ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهُهُ لَهُ الْحُكْمُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ و همراه خداوند خدایی دیگر را فرانخوان. هیچ خدایی جز او نیست. همه چیز جز چهره او نابود شدنی است. فرمانروایی از آن اوست و به سوی او بازگردانده می‌شود.

ترجمه استاد مهدی فولادوند: و با خدا معبدی دیگر مخوان. خدایی جز او نیست. جز ذات او همه چیز نابود شونده است. فرمان از آن اوست. و به سوی او بازگردانیده می‌شود.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی: معبد دیگری را با خدا مخوان که هیچ معبدی جز او نیست. همه چیز جز ذات (پاک) او فانی می‌شود حاکمیت تنها از آن اوست و همه به سوی او بازگردانده می‌شود.

۲. ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴ (الْمَلَائِكَةُ + إِبْلِيسَ)

پس همه فرشتگان باهم سجده کردند: به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.

ترجمه استاد مهدی فولادوند:

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند. مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد.

ترجمه استاد الهی قمشه‌ای:

پس قام فرشتگان بدون استثنای سجده کردند. مگر شیطان که غرور و تکبر ورزید و از ذمرة کافران گردید.

ترجمه آیت الله مکارم شیرازی:

در آن هنگام همه فرشتگان سجده کردند؛ جز ابلیس که تکبر ورزید و از کافران بود.

پرسش: در جمله «سجد الملائكة کلهم اجمعون». کدام را در کثیر مستثنی منه می‌گیرند؟ الملائكة؟ کلهم؟ یا اجمعون؟

پاسخ: ملائکه است چون کلهم و اجمعون به همان ملائکه بر می‌گردد نه چیزی دیگر؛ زیرا کلهم و اجمعون الفاظی مبهم‌اند و بدون مرجع معنای کاملی ندارند و همه تفاسیر همین نظر را دارند؛ اختلاف بر سر «إِلَّا إِبْلِيس» است که آیا از «ملائکة» است یا نه؟ و آیا استثنای منقطع است یا متصل؟

۳. كُلُّ عَيْنٍ بِاكيَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنُ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ عَصَتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنُ فَاضَتْ مِنْ خَشِيهِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (كُلُّ عَيْنٍ + ثَلَاثَ أَعْيُنٍ) تُحَفُّ الْعُقُولَ: ص ۹

هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از محارم بر هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.

این حدیث به شکل‌های مختلف از سایر معصومان ظاهر نیز نقل شده است:

امام باقر: **كُلْ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غَيْرُ ثَلَاثٍ عَيْنٍ سَهْرَتْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ بَكْتْ مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ غُضْتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ.** نشانی: مشکاة الأنوار، ج ۱، ص ۱۵۵

مِنْ الرَّوْضَةِ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : **كُلْ عَيْنٍ بَاكِيَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَةَ أَعْيُنٍ عَيْنٍ بَكْتْ مِنْ حَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ**

غُضْتْ، عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَيْنٍ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. نشانی: مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۳۱۵
۴. **كُلْ وَعَاءٍ يَضِيقُ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءُ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتْسَعُ بِهِ.** آلامام علی (کل وعاء + وعاء)

نشانی: نهج البلاغة، ج ۱، ص ۵۰۵

هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می‌شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می‌شود.

۵. **كُلْ شَيْءٍ يَرْجُحُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَّا.** مثُلٌ عَرَبِيٌّ (کل شیء + ادب)

هر چیزی به جز ادب مرکاه زیاد شود ارزان می‌شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پر بها می‌شود.

۶. **يَغْفِرُ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا الشُّرُكَ بِاللَّهِ.** (الذُّنُوب + الشرک)

خداؤند گناهان را می‌آمرزد؛ به جز هر که به خدا را.

اسلوب‌الحضر

در کتاب درسی فقط یک شیوه حصر یعنی حصر با **إِلَّا** آموخته شده است.

✓ «**إِلَّا**» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

دیگر می‌تواند مستثنی و مستثنی منه را در اسلوب حصر بیابد؛ ولی طرح سؤال امتحانی از آن جایز نیست.

هدف فقط ترجمه صحیح عبارت است.

با جست و جو در قرآن مجید در می‌یابید که در آن آیات بسیاری در اسلوب حصر آمده است.

✓ «**حصر**» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فاز **إِلَّا الصَّادِقُ**.» یعنی الف: «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا ب. «تنها راستگو موفق شد.»

در این جمله موققیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

ضمناً هر دو ترجمه الف و ب را از دانش‌آموز درست می‌گیریم؛ اما بر ترجمه الف تأکید می‌کنیم که زیباتر

است؛ ولی در امتحانات اگر دانش‌آموز ترجمه الف را نوشت صحیح است زیرا هر دو درست‌اند.

حصر به معنای محصور کردن است. در زبان عربی، اسباب و الفاظی برای افاده معنای حصر وجود دارد که به

آنها ادوات حصر گفته می‌شود؛ مانند: **إِنَّمَا** و **إِلَّا**؛ برای مثال، **إِنَّمَا** در «إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ.» افاده حصر می‌کند.

✓ این اسلوب هنگامی است که پیش از «إلا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

تَنْهَا كَاظِمُ قَصِيْدَة را حفظ کرد.

ما حفظ الْقَصِيْدَة إِلَّا كَاظِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

✓ در اسلوب حصر من توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤگد نیز ترجمه کنیم.

در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.

ما شاهدْتُ فِي الْكِتبَةِ إِلَّا كَاظِمًا. ← در کتابخانه، کسی جز کاظم را ندیدم.

برای محصور کردن و به کار بردن اختصاص از اسلوب حصر استفاده می‌شود:

۱. تقدیم: یکی از روش‌های تاکید، مقدم کردن جزئی از جمله مانند مفعول بر اجزای دیگر آن است:

مفعول را که معمولاً بعد از فعل و فاعل می‌آید در ابتدای جمله می‌آوریم؛ مثال: «إِنَّكَ نَعْبُدُ» فقط (تنها) تو را عبادت می‌کنیم.

تقدیم جار و مجرور: «عَلَى اللَّهِ تَوْكِيدًا» فقط به خدا توکل کردیم.

۲. إنما: به معنای «فقط»؛ مثال: إنما يَتَذَكَّرُ أَوْلُو الْأَلْبَابِ، فقط خردمندانند که پند می‌پذیرند.

اختیار نفسک (۱). ترجم العبارات التالية، ثم ميز أسلوب الحصر من أسلوب الاستثناء.

۱. (وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَ لَهُوَ ...) الأنعام: ۳۶ أسلوب الحصر

و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.

ترجمة استاد مهدی فولادوند: و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست

ترجمة استاد الهی قمشه‌ای: و زندگی دنیا جز بازی و هوسرانی هیچ نیست.

ترجمة آیت الله مشکینی: و زندگی دنیوی جز بازیچه و سرگرمی نیست.

آیه کامل این است: (وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعْبٌ وَ لَهُوَ وَ لِلَّذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ)

۲. (... لَا يَتَّسِعُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ) یوسف: ۸۷ أسلوب الحصر

جز قوم کافران از رحمت خدا نامید نمی‌شود.

آیه کامل این است: (إِنَّمَا يَتَّبِعُ الْأَذْهَبَيْوَا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَتَّسِعُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَتَّسِعُ

مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ)

ترجمه استاد مهدی فولادوند: ای پسران من، بروید و از یوسف و برادرش جستجو کنید و از رحمت خدا نومید مباشد؛ زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود».

ترجمه استاد خرمشاهی: ای فرزندان بروید و در پی یوسف و برادرش بگردید و از رحمت الهی نومید مباشد، چرا که جز خدانشناسان کسی از رحمت الهی نومید نمی‌گردد.

۳. هُلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي حُسْنٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ... ﴿الْعَصْرٌ: ۲ و ۳﴾

بنی گمان، انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند.
۴. مَا طَلَعْتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِنَاحِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ.

شب امتحان کتابی به جز کتاب [زبان] عربی را مطالعه نکردم.

در این جمله مستثنی منه مذکور نیست؛ لذا آن را اسلوب حصر محسوب نمی‌کنیم. چنین عبارتی در قرآن و متون فصیح رایج نیست. در محاورات جدید عربی کاربرد دارد.

۵. إِشْتَرَىتْ أَنْوَاعَ الْفَاكِهَةِ إِلَّا آنَانَاسَ.

انواع میوه به جز آناناس را خریده‌ام.

۶. قَرَأْتُ الْكِتَابَ إِلَّا مَصَادِرَهُ.

آن کتاب را خواندم به جز منابع آن را.

الفمداد: منابع

التّمارين

التّمارين الأول: أكتب كلمةً مُناسبةً للتّوضيحة التالية من الكلمات المعجم.

۱. جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حاجَةَ لَهُ او را بی نیاز ساخت که احتیاجی نداشته باشد. (اغنى)

۲. شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصُّحْفِ. شخصی که در روزنامه (روزنامه‌ها) مقاله می‌نویسد. (الصحفی)

۳. الْمَرْخَلَةُ الدُّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْدَاتِيَّةِ مرحلة تحصیل بس او دیسان (الثانوية)

۴. الْعَالَمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَحَدِيثَةٌ. دانشمندی که اندیشه‌های زرف و بوسی دارد. (المفكّر)

۵. الْأَوْضَاعُ وَالْأَخْوَالُ الَّتِي نُشَاهِدُهَا حَوْلَنَا. اوضاع و احوال که براموغان می‌بینم. (الظروف)

طبعی است که در طرح سؤال باید کلمات رو به روی دانش‌آمور باشد تا بتواند گرفتار کند.

التّمارين الثاني: ضع في الفراغ كلمةً مُناسبةً من الكلمات التالية.

١. سِعْرُ الْعِنْبِ في نِهَايَةِ الصَّيفِ بِسَبَبِ وُفُورِهِ فِي السَّوقِ.

(يَغْلُو يَكْثُرُ يَرْجُحُ يَعْضُ)

٢. أَعْطَى الْمُدِيرُ مَسْؤُلِيَّةَ الْمَكْتَبَةِ لِزَمِيلِيِّ وَ هُوَ بِهَا.

(جَدِيرٌ شَالُ تِلْفَازٌ ظَرْفُ)

٣. ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التُّفَاحَاتِ وَ الرُّمَانَاتِ.

(طَبَعْنَا رَكِبْنَا تَصْفَحْنَا أَكْنَا)

٤. صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ حَشْبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.

(وَعَاءً حَدِيدًا رُجَاجًا تُحَاسًا)

٥. حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.

(يُحَفِّظُ يُغَرِّ يَقْذِفُ يَسْهُرُ)

ممدوأ در امتحانات زبان یکی از سوالات امتحانی به همین شیوه است. این تمرین قدرت کاربرد واژگان دانش آموز را می سنجد. آزمون دهنده باید دخیره واژگانی خوبی داشته باشد؛ تا بتواند به چنین تمرینی پاسخ دهد. دبیر باید در طرح سؤال از این تمرین و تمرین پیشین یاداند قبل از دانش آموز چه کلماتی را خوانده است.

۱. دشمنی: عَدَاوَة (شاید دانشآموز واژه «عُدوان» یا «خُصُومَة» را برگزیند؛ در این صورت به او یادآور می‌شویم که باید به فکر رفته هم باشد.) / ۲. کبوتر: حَمَامَة / ۳. به یاد آورنده / ۴. چادر: غَبَّاءَة (شاید دانشآموز واژه «حَيْمَة» را برگزیند؛ باید به او یادآور شویم که حَيْمَة چهار حرف است.) / ۵. گرفته شده: مَأْخُوذ / ۶. تَعَارُف / ۷. بریده شده: مَقْطُوع / ۸. خربَاء / ۹. ظَاهِرَة / ۱۰. أَقْمَار (در اینجا شاید دانشآموز امکان دارد أَشْهُر یا شَهُور را انتخاب کند؛ در این صورت فرق قمر و شَهْر را برایش توضیح می‌دهیم. می‌توانیم دو کلمه انگلیسی moon و month را برایش مثال بزنیم که اولی معادل کره ماه «قمر» است و دومی معادل ماه سال «شهر» است.) / ۱۱. کارت، بلیت: بِطَاقَة / ۱۲. فیلم‌ها: أَفْلَام (می‌توانیم به کلمه مِتر اشاره کیم که جمع آن هم أَمْتَار است و بکوییم اغلب کلمات بیکانه در عربی با «ات» جمع بسته می‌شوند و مثال برای مِتر و فِلم کمتر است. مثال برای جمع با «ات»: تِلِفِیوْنَات، تِلِفِرِیوْنَات، موبایلَات، كِيلُومْتَرَات، دُولَارَات و ...) / ۱۳. خمیر: مَعْجُون (فرق عَجِين به معنای خمیر نان با معجون مانند معجون أَسْنَان را برای دانشآموز توضیح می‌دهیم.) / ۱۴. کالا: بِضَاعَة (احتمال دارد دهن دانشآموز سراغ کلمه مَتَاع هم برود.) / ۱۵. رودها: أَنْهَار / ۱۶. یاد دادن: تَعْلِيم (شاید دانشآموز متوجه کلمه تَعَلَّم شود؛ در این صورت خواهیم گفت: تَعَلَّم به معنای یاد گرفتن است.) / ۱۷. آسانی: سُهُولَة / ۱۸. بَتَّهَا: أَصْنَام (آوثان نیز درست است. اما دانشآموز نخوانده است.) / ۱۹. هزینه‌ها: نَفَقَات (در پایه نهم با این کلمه آشنا شده است.) / ۲۰. صندلی‌ها: كَرَاسِي (در عربی معاصر مَقَاعِد جمیع مَقَعَد نیز کاربرد دارد. در گویش محلی عراق و سوریه إِسْكَمْلِي نیز به معنای صندلی است.) / ۲۱. مادر: وَالِدَة (أم دو حرف است) / ۲۲. شلوار: سِرْوَال (بِنْطَلُون را نخوانده‌اند. از طرف دیگر این واژه معرب واژه بیکانه است.) / ۲۳. چارپایان: بَهَاتِم (احتمال دارد دهن دانشآموز سوی کلمه مَوَاشِي برود.) / ۲۴. فرستادن: إِرْسَال (يَغْثِث سه حرف است.) / ۲۵. پرچم‌ها: أَعْلَام (رایات را نخوانده‌اند.) / ۲۶. سنگ‌ها: حِجَارَة (هرچند أحجار نیز درست است؛ ولی برای رمز جدول مشکل ایجاد می‌کند.) / ۲۷. دانشآموز: تَلَمِيذ (طالب چهار حرف است.) / ۲۸. برنامه‌ها: بَرَامِج رمز: ﴿... وَ إِذَا خَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الفُرقان: ۶۳

التمرين الرابع: عَيْنِ الصَّحِيحَ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَالْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطٍّ.

العُمَالُ الْمُجَهِّدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ. (نَجَحَتِ الطَّالِبَاتِ فِي الْإِمْتَهَانِ.)

<input checked="" type="checkbox"/> مُبْتَدأ	أ. إِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ تَكْسِيرٍ وَمُفْرَدٌ «الْعَامِلُ»	١. الْعُمَالُ
فَاعِلٌ	ب. إِسْمُ مُبَالَغَةٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِالْيَاءِ	

<input checked="" type="checkbox"/> صِفَةٌ	أ. إِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِالْيَاءِ	٢. الْمُجَهِّدُونَ
مُضَافٌ إِلَيْهِ	ب. إِسْمُ مَفْعُولٍ، مُثْقَنٌ، مُذَكَّرٌ، نَكِرَةٌ	

<input checked="" type="checkbox"/> حَبْرٌ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَعْلُومٌ	٣. يَشْتَغِلُونَ
فَاعِلٌ	ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	

مُضَافٌ إِلَيْهِ	أ. إِسْمُ مَفْعُولٍ، مُفْرَدٌ، مُعْرَفٌ بِالْيَاءِ	٤. الْمَصْنَعُ
مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (فِي الْمَصْنَعِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ)	ب. إِسْمُ مَكَانٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	

أ. فِعْلٌ مَاضٍ، مَجْهُولٌ	٥. نَجَحَتْ
ب. فِعْلٌ مَاضٍ، مَعْلُومٌ	

مُبْتَدأ	أ. مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مُذَكَّرٌ سَالِمٌ، مُعْرَفٌ بِالْيَاءِ	٦. الطَّالِبَاتِ
فَاعِلٌ	ب. إِسْمُ فَاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤَتَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ	

مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (فِي الْإِمْتَهَانِ: جَارٌ وَمَجْرُورٌ)	أ. مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ اِفْعَالٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مُعْرَفٌ بِالْيَاءِ	٧. الْإِمْتَهَانِ
صِفَةٌ	ب. إِسْمُ تَفْضِيلٍ، مُفْرَدٌ، مُذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ	

✓ به بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفی» و در فارسی «تجزیه» می‌گویند.

✓ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله در زبان عربی «المحل الإعرابی» و در فارسی «ترکیب» می‌گویند.

طرح سوال از این بخش الزاماً در چارچوب خوانده‌های دانش‌آموز است. مهم‌ترین تذکر این است که دانش‌آموز رشته ریاضی و فیزیک و علوم تجربی اعراب‌گذاری نخوانده است؛ بلکه فقط محل اعرابی خوانده است. یعنی در جمله‌ای مانند: «كتب

الْمُسَافِرُونَ رساله». کلمه «المسافرون» را فاعل می‌داند؛ اما نمی‌گوید «فاعل و مرفوع به واو». صرفاً نقش دستوری کلمه را بیان می‌کند. همچنین باید بدایم اطلاعات او در زمینه محل اعرابی هم کامل نیست.

۱. طرح سؤال از «تحلیل صرفی» در پایه دوازدهم در چارچوب آموخته‌های کتاب بدون اشکال است.

تحلیل صرفی اسم:

نوع آن (اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه). دانش آموز اسم مکان ثلثی مزید مانند مجتمع را نخوانده است، اسم مبالغه را فقط در دو وزن «فَعَال» و «فَعَالَة» می‌شناسد. اسم شغل مانند تجارت و اسم ابرار و وسیله و دستگاه مانند قطارة (قطره چکان)، سیارة (خودرو) و جوال (تلفن همراه) را اسم مبالغه می‌داند. کتاب درسی کاری به اختلاف نظر دستور زبان‌دانان ندارد. در معنای کلمه سیارة مبالغه نهفته است.

عدد آن: مفرد، مشتی، جمع «مکسر و سام» مذکور یا مؤنث. از طرح سؤال در مورد کلماتی مانند بنات، آخوات، سماوات، بنین، سینین، سنتات، نکات خودداری شود؛ اگر دبیر خواست راجع به چنین کلماتی توضیح داد باید سریع رد شود و در امتحانات نیز از آن سؤالی طرح نکند.

معرفه یا تکریه (معرفه تنها دو نوع آموزش داده شده است: علم و معرفه به ال)

معرفه به اضافه، موصول، اشاره و ضمیر تدریس نشده است.

با این تذکرات، طرح سؤال دشوار خواهد بود؛ باید مرافق بود که سؤال از خوانده‌های دانش آموز باشد. مطالبی که در کتاب تدریس نشده به این دلیل است که در فهم متن اثرگذار نیستند. برای مثال دانش آموز نمی‌داند «الذی» معرفه است؛ مطمئن باشید هیچ مشکلی در فهم متن برایش پیش نخواهد آمد. فهماندن اینکه «الذی» به معنای «که» یا «کسی که» یک اسم معرفه است برای دانش آموز بسیار دشوار است. نه در زبان فارسی، نه در زبان انگلیسی چنین مباحثی نیست. دانش آموز علاقه‌مند در دانشگاه یا حوزه این مباحث را مفضل خواهد خواند.

تذکر مهم:

این مطالب در کتاب تدریس نشده است و طرح سؤال از آن در هر آزمونی به ویژه در کنکور و مسابقات ممنوع است؛ لذا طرح سؤال از آن اعتبار آزمون را ساقط می‌کند.

ذکر جامد و مشتق (دانش آموز نه اصطلاحی به نام جامد خوانده است، نه اصطلاحی به نام مشتق)، اسم اشاره، انواع ضمیر، اسم موصول، اسم زمان، اسم آلت یا ابزار، صفت مشبه، اسم منقوص، مقصوب، ممدوح و صحیح الآخر، منصرف و غیر منصرف.

از آنجا که مصادر ثلثی مجرد سمعانی هستند؛ بنابراین، از آنها در امتحانات، کنکور و مسابقات علمی سؤال طرح نمی‌شود. در بخش معجم برخی مصادر ثلثی مجرد که در متون و عبارات کتاب وجود دارد، آمده است. این موضوع دلیل بر آن نیست که سؤالی از آن به عنوان مصدر طرح شود.

اما طرح سؤال از تشخیص مصادر ثلثی مزید چون قیاسی هستند، بدون اشکال است در کتاب درسی دانش آموزان رشته‌های ریاضی فیزیک و علوم تجربی اصطلاحاتِ ثلثی مجرد و ثلثی مزید به کار نرفته است. دانش آموز واژه‌هایی مانند ذکر، تذکر، داگر و استذکر را صرفاً به عنوان شکل‌های مختلفی از فعل در معانی گوناگون می‌شناسند.

نوع آن (ماضی، مضارع، امر، نهی، مستقبل) فعل مستقبل و نهی در حقیقت همان فعل مضارع هستند؛ از آنجا که مخاطب کتاب درسی یک دانشآموز فارسی زبان است؛ لذا این کلمات به منظور فهم بهتر افعال این گونه تقسیم پندي شده‌اند.

ذکر منفي بودن آن، معلوم و مجھول. اصطلاح نایب فاعل در کتاب به کار نرفته است. در دستور زبان عربی هر دو اصطلاح الفعل المجهول و الفعل المبني للمجهول به کار رفته است؛ هر چند بیشتر اصطلاح المبني للمجهول به کار رفته است؛ اما ترجیح داده شد از اصطلاح الفعل المجهول استفاده شود؛ زیرا فهم آن برای فراگیر ساده‌تر است. تذکر مهم: این مطالب در کتاب تدریس نشده است و طرح سؤال از آن در هر آزمونی به ویژه در کنکور و مسابقات ممنوع است:

ذکر صيغه فعل (چه به صورت اول شخص مفرد، چه به صورت متکلم وحده و ...)، ذکر ثلاثی مجرد و مزيد، معتل، صحيح، مضاعف، لازم و متعدي. ذکر اصطلاح «فعل مجھول» به صورت « فعل مبني للمجهول»، ذکر بناء و اعراب (مضارع مرفوع، منصوب و مجزوم)

بومی‌سازی آموزش افعال برای یادگیری بهر فعل است؛ هدف این نیست که سؤال شود «فعل تفعلون چندم شخص است؟» در آموزش سنتی دانشآموز طوطیوار بی آنکه بداند چه می‌گوید ۱۴ صيغه فعل را حفظ می‌کرد و با سرعت می‌گفت و متأسفانه برخی دیگران تصور می‌کردند کار آموزش به پایان رسید و انتظار داشتند با حفظ ۱۴ صيغه دانشآموز بتواند به سادگی فعل‌ها را حتی بیرون از جمله تشخیص دهد.

تحلیل صرفی «حرف» از اهداف کتاب نیست.

طرح سؤال از تحلیل صرفی مانند التمرین الرابع، صفحه ۴۰ فقط به صورت دو گزینه‌ای طرح می‌شود. طرح سؤال از تحلیل صرفی و محل اعرابی برای طراح کاری دشوار و زمانبر است؛ زیرا آموخته‌های دانشآموز در این بخش محدود است. از آنجا که تحلیل صرفی از اهداف اصلی کتاب درسی نیست؛ لذا در امتحانات مدرسه به صورت انتخاب گزینه صحیح طراحی می‌شود.

التمرين الخامس: كمل الفراغات في الترجمة الفارسية.

هناك طائر يسمى «برناكل» يبني عشه فوق جبال مرتفعة بعيداً عن المفترسون. وعندما تكبر فراخه، يريد منها أن تغزو من عشها المزروع. تغزو الفراخ نفسها واحداً واحداً من جبل يتبع انتقامه لكن من ألف متراً. وتصطدم بالصخور عدة مرات. يتضرر الأولان أسلن الجبل و يستقبلان فراخهما. سقطوا الفراخ مشهداً مزعجاً جداً. ولكن لا فرار منه؛ لأنها قسم من حياتها القاسية.

پرندۀ‌ای وجود دارد که «برناکل» (نامیده می‌شود) [او] لانه‌اش را بر فراز کوه‌هایی بلند، دور از شکارچیان (می‌سارد) و هنگامی که جوجه‌هایش (برگ می‌شود) از آنها می‌خواهد از لانه بلندشان بپرند. جوجه‌ها (کی کی) خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از (هزار) متر می‌رسد، می‌اندازند. و چند بار با صخره‌ها (برخورد می‌کنند) پدر و مادر،

پایین کوه چشم به راه می‌شوند و به پیشوای جوجه‌هایشان می‌روند. افتادن جوجه‌ها صحنه‌ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی (دیوار) شان است.

ب. أَكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

ج. عَيْنُ نَوْعَ «لا» فِي «لَا فِرارٌ مِنْهُ».؟ لای نفی جنس

د. كَمْ جَازًا وَ مَجْرُورًا فِي التَّصْ؟ أَرْبَعَةٌ ثَمَانِيَةٌ

عن المُقْتَرِسِينِ / مِنْهَا / مِنْ عِشْ..... / مِنْ جَبَلٍ / مِنْ أَلْفٍ / بِالصُّخْرِ / مِنْهُ / مِنْ حَيَاةٍ ...

ضمناً دانش‌آموز در برخورد با «لأنّ» در «لأنّها» آن را به معنای «زیرا» آموخته است و نیازی نیست که متذکر شویم که یک جاز و مجرور نیز اینجا هست. در «لأنّ» حرف بر سر حرف آمده است و با آموخته‌های دانش‌آموز متفاوت است.

الدّرُسُ الرَّابِعُ

هماهنگی در ترجمه متون و عبارات و پاسخ به برخی نکات صرفی، نحوی، تفسیری و واژگانی:

هُذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَائِهَ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلْ وَالْحَرْمُ

این کسی است که سرزمین مگه قدمگاهش را می‌شناسد.

و خانه [خدا] و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسند.

هُذَا ابْنُ خَيْرٍ عِبَادُ اللَّهِ كُلُّهُمْ هُذَا التَّقِيُّ التَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

این فرزند بهترین همه بدنگان خدادست. این پرهیزگار پاکیزه بزرگ قوم است.

و لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ يَضَادُهُ الْعَرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَالْعَجَمُ

و این گفته تو که «این کیست؟» زیان‌رساننده بدو نیست. عرب و غیر عرب کسی را که تو نشناختی می‌شناسند.

کامل این سروده:

هُذَا ابْنُ فَاطِمَةَ، إِنْ كُنْتَ جَاهِلُهُ يَجْدِهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ قَدْ حُتَّمُوا

او پسر فاطمه است. اگر تو او را نمی‌شناسی بدان پیامبران خدا با نیای او به پایان راه رسیده‌اند.

الفَرْدُ

الْفَرْدُ مِنْ شُعَرَاءِ الْعَصْرِ الْأَمْوَيِّ. وُلِدَ فِي مِنْطَقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَعِشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَعَاشَ بِالْبَصَرَةِ.

فرزدق از شاعران روزگار اموی است. او در منطقه‌ای در کوت به سال بیست و سه هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ:

روری از رورها بدرش او را بزد امیر مؤمنان علی عائیله آورد و امام عائیله از وی درباره برسش برسید و او گفت:

(ترجمه جاء - برای دالش آمور دسوار است. یادآوری لازم است. / درباره سائل نب توضیح دهم که به معنای «از ... برسید» است. و مثال بیشتر بسازم: **أسألك**: از تو می برسم / **أشألكم**: از من برسید.)

«هذا اینی یکاد یکون شاعراً عظیماً». **فَقَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ لِوَالِدِهِ**: «يا صاحب الولد، عَلَمْهُ الْقُرْآنَ».

این برسم است بزرگ است که شاعری بزرگ شود. و امام عائیله به بدرش گفت: ای صاحب این بسر، به وی قرآن باد بده.

فَعَلَمْهُ الْقُرْآنَ: **ثُمَّ رَحَلَ إِلَى حُلَفاءِ بَنِي أُمَيَّةِ بِالشَّامِ، وَمَدَحَهُمْ وَنَالَ جَوَائزَهُمْ**.

بس فرق به او قرآن باد داد؛ سپس ترد خلقای بی امته در شام رفت و آنها را مدح کرد و حابرهای آنان را به دست آورد.

كَانَ الْفَرَزْدُقُ مُحْبِتاً لِأَهْلِ الْبَيْتِ **وَكَانَ يَسْتَرُ خَبْتَهُ عِنْدَ حُلَفاءِ بَنِي أُمَيَّةِ؛ وَلِكَنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ**

عَبْدِ الْمَلِكِ **فِي أَيَّامِ أُبَيِّهِ**.

فرزدق نوستار اهل بیت طبقه بود و نویسنده را ترد خلقای بی امته بیهان می کرد؛ ول وقتی که هشام بن عبدالملک در

رورگار بدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.

فَطَافَ هِشَامُ وَلَمَا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ لَمْ يَقِدْرُ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدَحَامِ.

بس هشام طواف کرد و وقتی که به حر الاسود رسید توانست که آن را به حاطر شلوغی سیار (سیاری شلوغی) مسح کد.

فَنَصَبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَجَلَسَ عَلَيْهِ يَنْتَظِرُ إِلَى النَّاسِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.

بس میری برایش نصب شد و روی آن نشست در حالی که به مردم نگاه می کرد و کروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.

(فرق نسبت و نسبت را توضیح می دهم. / من رد کار را می برسم و به جمع اکابر هم اشاره می کنم. / اشاره می کنم که شام یعنی همان

چهار کشور امروزی سوریه، لبنان، اردن و فلسطین اشعاعی)

فَبَيْتَمَا يَنْتَظِرُ إِلَى الْحُجَاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ، فَطَافَ بِالْبَيْتِ.

بس در حالی که به حاضرها نگاه امام زین العابدین عائیله آمد و حاضر خدا را طواف کرد.

فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، دَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَأَسْتَأْمَمَهُ بِسُهُولَةٍ. **فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ**:

و هنگامی که به حر الاسود رسید مردم کار رفند و سیگ را به آسانی مسح کرد. مردی از اهل شام گفت:

«أَيُّهَا الْخَلِيفَةُ، مَنْ هُذَا الَّذِي قَدْ سَقَعَ النَّاسُ لَهُ بِإِسْتِلامِ الْحَجَرِ؟!

ای حلیله، این کیست که مردم به او اجاره دادند که سیگ را مسح کد؟! (این کیست که مردم به او اجاره مسح سیگ

دادند؟!)

خاف هشام می ان یعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ وَ يَرْغِبُوا فِيهِ؛ **فَقَالَ**: «لا أَغْرِفُهُ، يا رَجُلٌ». و **كَانَ الْفَرَزْدُقُ** حاضر.

هشام نرسید از ایکه اهل شام او را سپاسید و به او علاقه مند شوید و گفت: «ای مرد، او را نمی شناسم.» و فرودن حاضر

فقال الفرزدق: «أَيُّهَا الرَّجُلُ، أَنَا أَعْرِفُكُمْ.» ثُمَّ أَنْشَدَ هُذِهِ الْقَصِيدَةَ.

بن درودن گفت: ای مرد، من او را نمی شناسم. سپس این شعر را سرود.

زندگی نامه فرزدق:

همام بن غالب معروف به فرزدق از شاعران سرشناس عرب در سده نخست و دوم هجری است. تولد او میان سالهای ۱۹ تا ۲۳ است. قصیده‌ای که فی البداهه در ستایش امام زین العابدین علیه السلام و در برابر هشام بن عبدالملک سرود، معروف است.

فرزدق عربی شده و آژه فارسی پرازده به معنای گرده کلفت نان و خمیر است. این لقب را به خاطر درشتی چهره و ترش رویی به او داده بودند.

او از شاعران بزرگ روزگار اموی به شمار می‌رود. عواملی همچون بدلوی بودن، حضور در فضیح‌ترین قبایل عرب و تیزه‌وشی او بستر مناسبی جهت شکوفایی دوق شعری وی فراهم آورد. گفته‌اند اکثر شعر فرزدق نبود، یک سوم لغت عرب از دست می‌رفت و نیمی از روایات و اخبار نایبود می‌شد. (الفتوح، ص ۱۰۴۹)

درباره شیعه یا سنی بودن او اختلاف نظر است.

روزی فرزدق با پدرش نزد امیر المؤمنین علیه السلام رفت. حضرت پرسید: «او کیست؟» غالب پاسخ داد: «پسرم است که شاعر است.» حضرت فرمود: «به او قرآن بیاموز که بهتر از شعر است.»

در حوادث سال ۶۰ قمری آمده است که فرزدق برای حج به سوی مگه رفت و با امام حسین علیه السلام برخورد کرد. امام از او احوال مردم کوفه را جویا شد و او در پاسخ گفت: «آنان را پشت سر گذاشتم در حالی که دلماهیان با تو و شمشیرهاشان بر ضد تو (و در نقلی با بنی امية) بود.» (تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۹۶۹)

در دوران حکومت ولید بن عبدالملک، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک به قصد حج به مگه رفت. او در هنگام طوف به سمت حجر الاسود رفت تا آن را استلام کند ولی به دلیل شلوغی جمعیت نتوانست بدان نزدیک شود. ناچار برگشت و در جای بلندی برایش کرسی نهادند و او از بالای آن کرسی به قماشی جمعیت پرداخت. در این میان امام زین العابدین علیه السلام وارد شد و پس از طوف، به سمت حجر الاسود رفت. جمعیت با همه ازدحامی که بود، راه را باز کردند تا امام علیه السلام حود را به حجر الاسود نزدیک ساخت. اطرافیان هشام سخت شگفت‌زده شدند. یکی از آنها از هشام پرسید: «این شخص کیست؟» هشام با آنکه علی

بن حسین علیه السلام را نمی‌شناخت، گفت: «نمی‌شناسم.»

در این هنگام فرزدق با شهامت گفت: «ولی من او را می‌شناسم». او بر روی بلندی ایستاد و قصيدة معروف خود را در معرفت امام سجاد علیه السلام سرود. هشام دستور داد مستمری فرزدق را از بیت اطلاع قطع و خودش را نیز زندانی کردند.

ستایش امام علیه السلام در فضای خفقان سیاسی و در حضور هشام، نه تنها گواه شهامت وی است، بلکه بر ارادت وی به این خاندان گواهی می‌دهد. زمانی که امام سجاد علیه السلام از زندانی شدن او آگاه شد، مبلغ دوازده هزار درهم برای او فرستاد. فرزدق این مبلغ را پس داد و گفت: «من مدح تو را برای رضای خدا گفتم، نه برای عطا». حضرت مبلغ را باز فرستاد و فرمود: «ما اهل بیت، چون چیری به کس بخشیم باز نستاییم» (تاریخ گریده، مستوفی، ص ۷۱۰؛ کشف الغمہ، اربلی، ج ۲، ص ۸۰).

کثیف بن زید اسدی با فرزدق پیوند قبیلگی داشت. وقتی کمیت «قصاید هاشمیات» را در مدح اهل بیت علیه السلام سرود، برای محک زدن اشعارش نزد فرزدق آمد. فرزدق پس از شنیدن اشعار او در پاسخ چنین گفت:

«آفرین پسرم، خوب گفته‌ای که «از فرومایگان دست برداشته‌ای و هرگز تیرت به خط انخواهد رفت و گفتارت را تکنیب نخواهند کرد ...» این سرودها را پخش کن و با دشمن دست به گربیان شو که تو از همه گذشتگان و حاضران شاعتری.» (مسعودی، علی بن حسین؛ *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۲۳۱).

با وجود ارادت فرزدق به خاندان اهل بیت علیه السلام، توجه او به خلفای اموی و حضور در دستگاه آنان، با توجه به نقش و جایگاه اجتماعی یک شاعر و میران تأثیرگذاری شعر در آن روزگار، تأمل برانگیز است و بنابراین نمی‌توان وی را در ردیف گمیّت و دعیل که شیفته اهل بیت علیه السلام بودند قرار داد.

فرزدق بنا به نقل مشهور در سال ۱۱۰ قمری در سن نود و یک سالگی در بصره چشم از جهان فرو بست.

حوالۃ النَّصْ

که أكُتبْ جواباً قَصِيرًا، حَسَبَ نَصْ الدِّرْسِ.

۱. مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزَدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السلام؟

چه کسی فرزدق را نزد امیر مؤمنان آورد؟ جاء به آبوه إلى أمير المؤمنين علي عليه السلام.

۲. مَتَى جَهَرَ الْفَرَزَدَقُ بِحُبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِ السلام؟

کی فرزدق دوستی اش به اهل بیت علیه السلام را آشکار کرد؟ جهر به لئا حج هشام بن عبد الملک في أيام أبيه.

۳. أَيْنَ وُلَدَ الْفَرَزَدَقُ؟ وَأَيْنَ عَاشَ؟ فرزدق کجا به دنیا آمد و کجا زندگی کرد؟ ولد فی مکملة بالکوت و عاش

بالمصرة. امکان دارد دانش آموز این گونه پاسخ دهد: (ولد فی مکملة بالکوت عام ثلاثة و عشرين بعد الهجرة) فـ

عاش بالمصرة)، این پاسخ اشکالی ندارد.

٤. في أي عصر كان الفرزدق يعيش؟ كان يعيش في العصر الأموي. يا الفرزدق من شعراء العصر الأموي.

٥. إلى من رحل الفرزدق بالشام؟ رحل إلى خلفاء بي أمة بالشام.

دانشآموز می‌تواند پاسخ‌ها را در متن جست و جو کند و بنویسد. بدیهی است که اگر خودش پاسخ را بنویسد بهتر است؛ اما اصراری بر این کار نیست؛ پرسش‌ها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که دانشآموز بتواند پاسخ‌ها را در متن بیابد.

۲. اَعْلَمُوا

المفعول المطلق

از دانش آموزی می خواهیم این متن را با صدای رسا در کلاس بخواند.

به ترجمه جهار جمله زیر دقت کنید.

از خدا آمرزش خواستم.

۱. إِسْتَغْفَرْتُ لِلّٰهِ

از خدا بی گمان آمرزش خواستم.

۲. إِسْتَغْفَرْتُ لِلّٰهِ إِسْتِغْفارًا

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۳. إِسْتَغْفَرْتُ لِلّٰهِ إِسْتِغْفارًا صَادِقًا

از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

۴. إِسْتَغْفَرْتُ لِلّٰهِ إِسْتِغْفارَ الصَّالِحِينَ

سپس از او این چند سؤال را می پرسیم؛ یا اینکه اجازه می دهیم همان دانش آموز متن قواعد را قرایت کند و از جمع کلاس پاسخ را جویا می شویم.

✓ چه رابطه ای میان دو کلمه «**إِسْتَغْفَرْتُ**» و «**إِسْتِغْفار**» در جملات بالا هست؟

✓ مصدر «**إِسْتِغْفار**» در جمله دوم، سوم و چهارم چه معنی را به جمله ها افزوده است؟

✓ نقش کلمه «**إِسْتِغْفار**» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

إِضِرِّوْا عَلَى الْمَسَاكِيلِ صَبِّرًا.

 مفعول مطلق تأکیدی

ترجمه جمله بالا را از دانش آموز می پرسیم.

✓ این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «**إِسْتَغْفَرْتُ**» تأکید کرده است.

✓ به مصدر «**إِسْتِغْفار**» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند «بی گمان»، «حتماً» و «قطعآما» استفاده می کنیم.

إِسْتَغْفَرْتُ لِلّٰهِ إِسْتِغْفارًا.

 مفعول مطلق تأکیدی

✓ دو کلمه «**صَادِقًا**» و «**الصَّالِحِينَ**» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

هر سؤالی که مطرح می شود پاسخش را همان لحظه می خواهیم و بحتر است دانش آموز جواب را بنویسد.

✓ گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف ایله است، نوع انجام گرفتن فعل را

بیان می کند؛ مانند «**إِسْتِغْفار**» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

احتمال دارد دانش آموز مفهوم صفت و مضارف^۱‌ایه را که در پایه دهم خوانده است فراموش کرده باشد؛ لذا یک یادآوری در این مورد لازم است تا دانش آموز مفهوم صفت و مضارف^۱‌ایه را بداند.

إِسْتَغْفَرُ اللَّهُ اسْتِغْفارَ الصَّالِحِينَ. إِسْتَغْفَرُ اللَّهُ اسْتِغْفارًا صَادِقًا.

مفعول مطلق نوعی مضارف^۱‌ایه

- ✓ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضارف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
إِسْتَغْفَرُ اللَّهُ اسْتِغْفارَ الصَّالِحِينَ. مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.
 - ✓ در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۰ مثال:
تَجْتَهَدُ الْأُمَّةُ لِتَرْبِيَةِ أُولَادِهَا إِجْهَادًا بِالْغَ�ٰ.
مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می‌کند.
إِسْتَغْفَرُ اللَّهُ اسْتِغْفارًا صَادِقًا.
از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- آنچه که در اینجا مهم است ترجمه درست عبارت و متن دارای مفعول مطلق است.
- اگر در کتاب درسی تمریناتی در یافتن مفعول مطلق و دو نوع آن در کتاب وجود دارد برای این است که دانش آموز بتواند ترجمه کند.

- مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است. مفعول مطلق نوع است: تأکیدی و نوعی.
- ✓ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر احجام فعل تأکید می‌کند و صفت با مضارف^۱‌ایه ندارد.
 - ✓ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی احجام فعل را بیان می‌کند و صفت با مضارف^۱‌ایه دارد.
- سه سطر بالا نخلاصه قواعد مفعول مطلق است.

^۰ ترجمه هنر و دوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد.

آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

احبیز نفسک. انتخیب الترجمة الصحيحة، ثم عین المفعول المطلق، و اذکر نوعه.

۱. «فَاصِرْ صَبَرْ جَمِيلًا» المعارض: ۵ به زیبایی صیر کن.

۲. «...أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» الأحزاب: ۴۱ خدا را بسیار یاد کنید.

۳. «...كَلَمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا» النساء: ۱۶۴ خدا با موسی قطعاً سخن گفت.

کامل این آیه عبارت است از: «وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلٍ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَمَ اللَّهُ مُؤْمِنًا تَكْلِيمًا» رُسُلًا: مفعول برای فعل محدودی مانند (أَرْسَلْنَا) است. «تَكْلِيمًا»: مفعول مطلق و برای تأکید است. این آیه همچون دیگر آیات سوره نساء در مدینه بر پیامبر اسلام ﷺ نازل گردیده است. شاید دلیل کلیم خدا بودن حضرت موسی علیه السلام دشواری رسالتش در رویارویی با فرعون و فرعونیان باشد.

۴. «...وَتُرْزَلُ الْمَلَائِكَةُ قَبْرِيلًا» القرآن: ۲۵ و فرشتگان قطعاً فروند آورده شدند.

التمارين

التفريغ الأول: عَيْنَ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.

۱. لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يُحْبِتِ لِأَخِيهِ مَا يُحْبِتُ لِنَفْسِهِ. رسول الله ﷺ

هر آن چیز کاتت نیابد پسند تن دوست و دشمن بدان در مید فردوسی

۲. إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّهَمَةَ تَمَرَّدَ الْمُشْبِّقِ

چو با سفله گویی به لطف و خوشی فرون گرددش کبر و گردن گشی ^۶ سعدی

۳. إِذْعَنِ الشَّعْلَبْ شَيْئًا وَ طَلَبْ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الذَّنْبُ مَلَكُ

۶ خوب است بدانید تلفظ امروزی و کهن قافیه در بیت زیر فرق دارد:

چو با سفله گویی به لطف و خوشی فرون گرددش کبر و گردن گشی

در فارسی معیار خوشی و کشی به صورت «خشی» و «کشی» تلفظ می‌شود؛ اما در فارسی کهن «خوشی» و «کشی» گفته می‌شده است. هنوز مردم غرب ایران مانند کردهای فهلوی (فیلی) کلمه «خوش» را به «خوش» و مردم یزد «خش» با کاهش نون می‌خوانند. فعل «کشید» نیز هنوز در برخی جاهای ایران «گشید» گفته می‌شود؛ مثلاً در شرق گیلان «ختم بگشم» یعنی می‌خواهم بکشم. واژه «کشکول» نیز همین کونه است (بن مضارع گش از گشیدن + کول به معنای پشت) کشکول را درویشان بر کول می‌کشیدند. کشکول کلمه فارسی معرب است.

ز رویاهی بپرسیدند احوال ز معروفان گواهش بود دنیا عطّار

۴. مَنْ سَعَى رَعِيٌّ، وَ مَنْ لَرَمُ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحَلَامَ. مَثَلٌ

هر که روز چرخ و هر که خسبد خواب بیند. اوشیروان

۵. إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلاَكَ النَّمْلَةَ، أَبْتَأَ لَهَا جَنَاحَيْنِ. مَثَلٌ

آن نشیدی که حکمی چه گفت؟ مور همان به که نباشد پرش سعدی

۶. مُدْرِجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كِسَاتِكَ. مَثَلٌ

پایت را به اندازه گلیمت دراز کن. مثل فارسی

۷. عِنْدَ الشَّدَائِدِ يُعْرَفُ الإِخْوَانُ. مَثَلٌ

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درمانگی سعدی

این تمرین از زیباترین بخش‌های کتاب درسی و بیوند دهمنده ادبیات فارسی و عربی است؛ اما متأسفانه بد سلیقگی طریحان سؤال در آزمون‌های سراسری خاطره بدرادهان به جا نهاده است.

اللئيم: فرومایه تَمَرَّد: نافرمانی کرد (می‌توان به کاربرد دو کلمه لنیم و تمرد در فارسی اشاره کرد.)

إِذْعَنْ: ادعای کرد (اشکالی ندارد که ماضی، مضارع و مصدر این فعل را در کلاس بگوییم؛ اما مطلقاً نباید در هیچ آزمونی از آن سؤال طرح کنیم. «إِذْعَنْ، يَذْعِنْ، إِذْعَاء» حتی می‌توانیم به کلمه مُذْعِنی نیز اشاره کنیم). رَعِيْ: چرید (اشارة به اینکه راعی چوپان است). لَرَمُ الْمَنَامَ: خوابید (لَرِمَه: بد و آویخت و رهاش نکرد + الْمَنَامَ: خواب) الأَحَلَامَ: رویاهها «مفرد: الْحَلْمُ»

(اشارة به کلمه حَلْمُ به معنای بُرباری) أَبْتَأَ: رویانید (اشارة به اینکه ثبات به معنای گیاه همراهیه با آبیت است).

مَدْ: دراز کن (ماضی: مَدْ / مضارع: يَمْدُ / اشاره به اینکه مَدْ کلمه‌ای دارای معنی متعدد است و ترجمه آن بستگی به جمله دارد). الْرَّجْلُ: پا «جمع: الْأَرْجُلُ» (اشارة به کلمه رَجْلُ و اینکه قَدْمٌ به معنای پا یا همان گام است). الْكِسَاء: جامه (اشارة به مترادفات آن مانند لباس، ملبس و تَوْبَ) الشَّدَائِدِ: سختی‌ها «مفرد: الشَّدِيدَة»

الثَّمَرِينُ الثَّانِيُّ: أ. عَيْنِ اسْمَ الْفَاعِلِ (الْمُتَوَاضِعُ / الْمُتَكَبِّرُ / مَعْلُومٌ / مُؤَذِّبُ) وَ اسْمَ الْفَاعِلَةِ (الْجَبَارُ /) وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ (أَحَقُّ) فِي الْحَدِيثَيْنِ التَّالِيَيْنِ.

۱. إِنَّ الرَّعَيْتُ فِي السَّهْلِ (محروم بحرف جر) وَ لَا يَتَبَعُ فِي الصَّفَا فَكَذِلِكَ الْحِكْمَةُ (مبتدأ) تَعْمَرُ فِي قَلْبِ

الْمُتَوَاضِعِ وَ لَا تَعْمَرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْحَتَّارِ (صفة)، لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضِعَ (مفهول) أَلَّا العُقْلُ وَ جَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهَلِ (مضارف إلهی).

۲. مَنْ نَصَبَ نَفْسِهُ (مفعول) لِلنَّاسِ (محور بحرف جـ) إِمَامًا فَلَيَدْأُ بِتَعْلِيمٍ نَفْسِهِ (مضاف إِلَيْهِ) قَبْلَ تَعْلِيمٍ
غَيْرِهِ وَلَيَكُنْ تَأْدِيهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيهِ لِلْسَّانِ؛ وَ مُعَلِّمٌ (مبتدأ) نَفْسِهِ وَ مُؤَذِّبُهَا أَحْقَى (خبر) بِالْجَاهِلِ
(محور بحرف جـ) مِنْ مُعَلِّم النَّاسِ (مضاف إِلَيْهِ) وَ مُؤَذِّبِهِمْ.

ب. أَكْثَرُ الْمَحَلِ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا تَحْتَهُ حَطٌّ.

التَّمْرِينُ التَّالِيُّ: عَيْنِ الْجَوَابِ الصَّحِيحِ؛ ثُمَّ تَرْجِمَهُ.

- | | |
|--------------------------------------|--|
| ۱. مضارع تَذَكَّرْ (به ياد آورده): | <input type="checkbox"/> يَتَذَكَّرْ |
| ۲. مصدر عَلَمْ (ياد داد): | <input type="checkbox"/> تَعْلِيم |
| ۳. ماضي مُجَالَسَة (همنشیشی کردند): | <input type="checkbox"/> جَالَسَ |
| ۴. مصدر اِنْقَطَاعْ (بریده شد): | <input type="checkbox"/> اِنْقَطَاع |
| ۵. امر تَقْرَبْ (نزدیک شد): | <input type="checkbox"/> تَقْرَبْ |
| ۶. مضارع تَقَاعِدَ (بازنشست شد): | <input type="checkbox"/> يَتَقَاعِدُ |
| ۷. امر تَمْتَنَعْ (خودداری می کنی): | <input checked="" type="checkbox"/> اِمْتَنَعَ |
| ۸. ماضي يَسْتَخْرُجْ (خارج می کنند): | <input type="checkbox"/> يَسْتَخْرُج |
| ۹. وزن اِسْتَمَعَ: | <input type="checkbox"/> اِسْتَمَعَ |
| ۱۰. وزن اِنْتَظَرَ: | <input type="checkbox"/> اِنْتَظَرَ |

این جدول برای یادآوری آموخته‌های دانش‌آموز در درس سوم و چهارم از کتاب دهم است. بهترین کار این است که از دانش‌آموزان ماضی، مضارع، مصدر و امر این فعل‌ها را پرسید. آن‌گاه برای دانش‌آموزانی که این فعل‌ها را خوب نیاموشند یا فراموش کرده‌اند یادآوری و تثیت آموخته‌ها صورت می‌گیرد. بهتر است چند فعل از هر یک از این گروه‌های فعلی یادداشت کنیم تا دانش‌آموزان با آنها مثال بزنند: استفعل (استخدم، استخرج، استکبر، استضعف، استشرم)؛ افتعل (اشترك، افتخر، اعترف، اخترع)؛ انفعل (انقطع، انكسر، انهدم، انبسط)؛ تفعّل (تقدّم، تكبّر، تشرف، تنزّل) تفاعل (تبادل، تعادل، تعارف، تصادم)؛ فعّل (قدّم، كتب، علم، كرم)؛ أفعّل (أرسل، أصلح، ألزم، أطلق)؛ فاعّل (جاهد، دافع، كاتب، حافظ).

المصدر	الأمر	المضارع	الماضي
استفعال	استفعل	يُسْتَفْعِل	إِسْتَفْعَلَ
افتعال	افتعل	يُفْتَعِل	إِفْتَعَلَ

إِنْفَعَالٌ	إِنْفَعَلٌ	يَنْفَعُلُ	إِنْفَعَلَ
تَفَعُّلٌ	تَفَعُلٌ	يَتَفَعُّلُ	تَفَعُلٌ
تَفَاعُلٌ	تَفَاعُلٌ	يَتَفَاعُلُ	تَفَاعُلٌ
تَفْعِيلٌ	فَعْلٌ	يُفَعِّلُ	فَعْلٌ
إِفْعَالٌ	أَفْعَلٌ	يُفَعِّلُ	أَفْعَلٌ
مُفَاعِلَةٌ	فَاعِلٌ	يُفَاعِلُ	فَاعِلٌ

الْتَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنُ كِيمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلْفَرَاغِ.

١. الْحُجَّاجُ ... مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِأَدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجَّ. يَطْرُقُونَ يَطْرُدُونَ يَطْبُخُونَ يَطْوُفُونَ

حجاج‌ها پارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می‌کنند).

٢. لَوْ لَا الشُّرُطِيُّ لَشَتَّدَ ... أَمَامُ الْمُلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ. الْأَرْدَحَامُ الْأَرْبَدَهُ الْأَرْبَلُ الْأَرْبَيْثُ

اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه‌روی ورزشگاه شدت می‌گرفت.

(هرچند «إشتَدَ» به معنای «شدَّتْ گرفت» است؛ ولی در این جمله «شدَّتْ می‌گرفت» ترجمه شده است.

در چنین اسلوبی فعل به صورت «ماضی استمراری» ترجمه می‌شود. مثال دیگر: لَوْ لَا الْمُطَالَعَةُ

لَرَسَبَتْ: اگر مطالعه کردن نبود، مردود می‌شدند.

٣. ... كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِيَّةِ. عِنْدَ جَانِبًا بَيْنَمَا بَيْنَ

در حالی که داشتم راه می‌رفتم حادثه‌ای را در میدان شهر دیدم. (به جای فعل «داشتم راه می‌رفتم»

می‌توان گفت «راه می‌رفتم» پس ترجمه به دو صورت «ماضی استمراری و ماضی مستمر هر دو درست

است. توضیح اینکه دانش‌آموز فعل (کان یفعل) را فقط به صورت «ماضی استمراری» آموخته است.

٤. رَقَعَتِ الْفَاتِرَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَأَةِ ... إِيْرَانُ. عُسْبَ عَلَمَ عَرَبَةً عَبَاءَةً

برنده نخست در مسابقه، پرچم ایران را (برافراشت. «بلند کرد»)

٥. الْحَاجُ ... الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ. إِسْتَعَانَ إِسْتَمْعَ إِسْتَطَاعَ إِسْتَأْمَ

حجاج حجر الاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).

الْتَّمْرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجِمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟)

١. هَلْ تَعْلَمُ أَنَّ الْمُغُولَ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصَّيْنِ عَلَى رَغْمِ بِنَاءِ سُورٍ عَظِيمٍ حَوْلَهَا؟!

آیا می‌دانی که مغول‌ها با وجود ساختن دیوار بزرگ دور چین توانستند به آن حمله کنند؟!

آیا می‌دانی که مغول‌ها توانستند به چین حمله کنند؛ با وجود ساخت دیوار بزرگ دور آن؟!

٢. هل تعلم أن تلفظ «گ» و «ج» و «پ» و «ڙ» موجود في اللهجات العربية الدارجة كثيراً؟
آيا مى داني که تلفظ «گ»، «ج»، «پ» و «ڙ» در لهجه های عاميانه عربي وجود دارد؟!
مثلاً در کشورهای حاشية خليج فارس اغلب، مخرج قاف به کاف تبدیل می شود؛ مانند:
«أَكُلُ لَكَ أَقُولُ لَكَ»؛ «كُومْ قُمْ»؛ «ما أَكْدُرْ ما أَقْرُرْ»؛ «كَلْبِي قَبْيِي»
در سوريه و لبنان حرف «ج» به صورت «ڙ» تلفظ می شود؛ مثال: «زَيْب زَوَازْكَ اِجْلَبْ جَوَازْكَ حِيْ بَجَوازْكَ (گذرناهه- ان را پياور)؛ «رَكَلْ جَبَلْ»
در مصر حرف «ج» را «گ» تلفظ می کنند؛ مثال: «مَوْكُودْ مَوْجُودْ»؛ «كَمِيلْ جَمِيلْ»؛ «رَكِيلْ رَجُلْ»
در عراق گاهی حرف «ک» را «ج» تلفظ می کنند؛ مثال: «إِحْصِي إِحْكِ (صحبت کن)؛ «چَلْبِي گَلْبِ»؛ وَيْنَ چِنْتَ آئِنْ چِنْتَ»؛ «لِيْنِجيْيِي لَا تَبِكْ» (گريه نکن)
همچنان در بغداد تلفظ «پ» وجود دارد:
٣. هل تعلم أن الحوت يُصاد لاستخراج الزيت من كيده لصناعة مواد التجميل؟!
آيا مى داني که نهنگ برای در آوردن روغن از جگرکش برای ساختن مواد آرایشي صید می شود؟!
آيا مى داني که نهنگ برای استخراج روغن از کبدش برای ساخت مواد آرایishi صید می شود؟!
٤. هل تعلم أن الخفافش هو الحيوان اللبون الوحيد الذي يقدّر على الطيران؟!
آيا مى داني که خفافش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟!
آيا مى داني که خفافش تنها جانور (حيوان) پستانداری است که قادر به پرواز است؟!
٥. هل تعلم أن عدد التمل في العالم يفوق عدد البشر بعشرات مرات تقريباً؟!
آيا مى داني که شمار (تعداد) مورچگان در جهان نزديک به (تقريباً) يك ميليون بار بيشتر از شمار
آدميان است؟!
٦. هل تعلم أن طيسفون الواقعه قرب بغداد كانت عاصمه الساسانيين؟!
آيا مى داني که طيسفون، واقع در نزديکي بغداد پايتخت ساسانيان بود؟!
٧. هل تعلم أن دب الباندا عند الولادة أصغر حجماً من الفأر؟!
آيا مى داني که اندازه خرس پاندا هنگام زاده شدن کوچکتر از موش است؟!
٨. هل تعلم أن الزرافه بكماء ليست لها أحوال صوتية؟!
آيا مى داني که زرافه لال است و تارهای صوتی ندارد؟!
(در اينجا به جاي ليست فعل به صورت ليس نيز درست است؛ زيرا ميان فعل و فاعل فاصله افتاده
است. / أحوال صوتية و حال صوتية و أوتاو صوتية هر سه درست هستند.)
٩. هل تعلم أن ورقة الزيتون رمز السلام؟!

آیا می‌دانی که برگ زیتون نماد صلح است؟!

برگ درخت زیتون در نوک پرندۀ‌ای سفید نماد صلح است؛ این موضوع به داستان نوح عليه السلام بر می‌گردد. نوح در کشتی توفان زده بود که دید پرندۀ‌ای که برگ زیتونی به نوک گرفته بود به سمت کشتی می‌آید؛ از دیدن این صحنه خوشحال شد و داشت خشم خدا به پایان رسیده است و این برگ نشان می‌دهد جزیره‌ای سر از آب در آورده است. این داستان نماد صلح شد.

پس از جنگ جهانی دوم، پیکاسو از طرح همان کبوتر سفید برای نشان دادن صلح و دوستی به عنوان نشان گنگره جهانی صلح در پاریس در سال ۱۹۴۹ بهره برد.

در اساطیر یونانی، «آتنا» با «پوزنیدون» خدای دریا برای در اختیار داشتن آتن به رقابت پرداختند. خدای دریا با پرتاب نیزه‌سه شاخه خود به آکروپلیس که آب دریا از آن فوران کرد، ادعای در اختیار گرفتن آن را کرد ولی آتنا با کاشتن درخت زیتون برای نجاتین بار خوبی را در کنار گرفت و صلح را پیشنهاد کرد. دادگاه خدایان و الهه‌ها به سود آتنا حکم دادند؛ زیرا او هدیه‌ای بهتر به زمین داده بود.

تاج گلهای زیتون همچین توسط عروس‌ها پوشیده و به بزندگان امپیک اهدا می‌شد.
شاخه زیتون در پرچم سازمان ملل متحد نیز به عنوان نماد صلح استفاده شده است.

التَّمْرِينُ السَّادِسُ: تَرْجِمَ النَّصْ التَّالِي، ثُمَّ عَيْنِ الْمَحَلِ الْإِعْرَابِيِّ لِمَا تَحْتَهُ حَطُّ.

الشَّكُوكُ الْمَدْفُونُ

يُوجَدُ تَوْعُّ مِنَ السَّمَكِ فِي إِفْرِيقِيَا بَسْتُرُ نَفْسَهُ (منعول) عَنْدَ الْجَفَافِ فِي غَلَافٍ مِنَ الْمَوَادِ الْمُخَاطِيَّةِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ فِيهِ، وَيَدْفَنُ نَفْسَهُ تَحْتَ الطِّينِ، ثُمَّ يَنَامُ تَوْمًا (منعول مطلق) عَمِيقًا أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ، (محروم بحرف حتر) وَلَا يَحْتَاجُ إِلَى الْأَمَاءِ وَالطَّعَامِ وَالْهَوَاءِ؛ وَيَعِيشُ دَاخِلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ فِي انتِظَارِ تَرْزُولِ الْأَنْطَرِ، (مضاف إله) حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْغَلَافِ. يَذْهَبُ الْقَسَادُونَ (فاعل) الْإِفْرِيقِيَّوْنَ إِلَى مَكَانٍ اخْتِفَاءٍ قَبْلَ تَرْزُولِ الْمَطَرِ وَيَحْفَرُونَ الْرَّابِ الْحَافَ (صلة) لِصَيْدِهِ.

بادمان باشد که در محل اعراب فقط ذکر نتش دستوری کلمه لارم است به علامت اعراب آن.
دانش آموز رشته‌های ریاضی و فیزیک و علوم طبی فقط فاعل، منعول را تشخیص می‌دهد و اینکه فاعل مرفوع است و مرفوع به جنس است؟ یا منعول منصوب است و منصوب به جنس است را نخواهند است. اگر دیری به علامت اعراب محل اعراب اشاره کرد اسکالل ندارد؛ اما مطلقاً در هیچ آزمونی نباید از علامت اعرابی سؤال شود؛ زیرا در طول این سه سال دوره دوم موسسه آموزش داده شده است.

دیر می‌تواند اشاره کند که در انتهای بخش‌های «فاعل، منبدا و حر» معمولاً علامت «با» وجود دارد و جمع مذکور به «ون» و در متنی به «ان» «حتم می‌شود؛ و در انتهای بخش «منعول» معمولاً علامت «با» وجود دارد و در جمع مذکور به «ین» و در متنی به «تین» «حتم می‌شود؛ و در انتهای مضاف إله و محروم به حرف حر معمولاً علامت «با» وجود دارد ولی در این جمع

مذکور علامت «بن» و در منتهی «بن» وجود دارد. تاکیدی بر اشاره به ابن نکه نیست؛ اما اگر دیر صلاح دید می‌تواند اشاره کند؛ اما سؤالی از این مطلب طرح نمی‌کند.

ترجمه متن:

در آفریقا گونه‌ای ماهی هست (وجود دارد) که هنگام خشکسالی (خشکی) خودش را در پوشش از مواد مخاطی پنهان می‌کند. (می‌پوشاند) که از دهانش بیرون می‌آید. (خارج می‌شود) و خودش را زیر گل به خاک می‌سپارد. (دفن می‌کند) سپس بیشتر از یک سال به خوابی ژرفناک (عمیق) فرو می‌رود و به آب و خوراک و هوا نیاز ندارد. درون چاله‌ای گوچک چشم بدهاره باران (داخل حفره‌ای کوچک متظر نزول باران) زندگی می‌کند؛ تا اینکه از آن پوشش بیرون بیاید. ضیادان آفریقایی به جای (محل) پنهان شدن او پیش از بارش باران می‌روند. (ماهیگیران آفریقایی به جایی که او خودش را پیش از بارش باران پنهان کرده است می‌روند). و خاک خشک را برای صید او می‌گند. (حفر می‌کنند)

■ الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

ابحث عن وصية أحد شهداء الحرب المفروضة أو ذكرياته أو أقواله أو أعماله، ثم أكتبها في صحيفة جدارية، أو ضعها في مدونتك أو مدونة مدرسية.



یاد شهدای میهن باید همواره زنده بماند؛ به همین منظور شایسته است دانش‌آموزان خاطرات و وصیت‌های این بزرگان را بخوانند.

شهید محمدعلی رجایی (زاده ۲۵ خرداد ۱۳۱۲ در قزوین - درگذشته ۸ شهریور ۱۳۶۰ در تهران) دومین رئیس جمهور ایران بود که در همبگذاری دفتر نخست وزیری شهید شد. رجایی کارشناسی ارشد ریاضیات داشت و پیش از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ آموزگار بود. پس از انقلاب در کابینه مهدی بازرگان وزیر آموزش و پرورش بود.

و با انتخاب ابوالحسن بنی صدر به عنوان رئیس جمهور، شهید رجایی به عنوان نخست وزیر معرفی شد. وی از

۱۳۶۰ مرداد تا ۸ شهریور همان سال، یعنی به مدت ۲۸ روز، رئیس جمهور منتخب مردم بود.

در پایگاه اطلاع رسانی حوزه می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید:

<https://hawzah.net/fa/Question/View/7275>

شهید مهدی باکری (زاده ۳۰ فروردین ۱۳۳۳ شمسی در میاندوآب - درگذشته ۲۵ اسفند ۱۳۶۳ در جزیره مجنون)، او در «عملیات بدر» شهید و پیکرش در «دجله» نایدید شد. شهید باکری از سرشناس‌ترین سرداران سپاه در هشت سال جنگ تحمیلی است.

در سایت زیر می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید:

<http://hamshahrionline.ir/details/205538>

شهید ذیح الله عالی:

فرمانده گردان مسلم بن عقیل لشکر ۲۵ کربلا (سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) سال ۱۳۳۲ متولد شد. پیش از انقلاب اسلامی کشاورزی می کرد. پس از انقلاب در سپاه «ساری» مشغول به خدمت شد. در یک درخواست کتبی از سپاه محل کارش حواست تا حقوق او را به اندازه دو هزار تومان (در سال ۱۳۶۱) از اصل حقوقش کسر و صرف کمک به جبهه کنند. این در حالی است که در آن دوران حقوق پاسداران در یک ماه بیشتر از سه هزار تومان نبود. در کنار تحصیل، به ورزش کشتی محلی علاقه بسیار داشت. روحیت پهلوانی داشت.

در سایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی می توانید درباره ایشان اطلاعاتی به دست بیاورید:

<http://www.ensani.ir/fa/content/89248/default.aspx>

اگر دیوان بخواهند درباره تمیز مطالبی به دانش آموزان بگویند، می توانند از این مطالب بهره بگیرند. این مطالب از اهداف کتاب نیست.

التَّمِيزُ:

به دو حمله زیر دقت کنید.

۱. علیٰ أَخْسَنُ الطُّلَابِ. علی بهترین دانش آموزان است.

۲. علیٰ أَكْثَرُ الطُّلَابِ أَخْلَاقًا. علی خوش اخلاق ترین دانش آموزان است. (علی از نظر اخلاق بهترین دانش آموزان است.) معنای کدام یک از دو جمله عربی بالا کامل‌تر است؟ کدام جمله ابهام دارد؟

کدام کلمه توانسته است به رفع ابهام جمله دوم کمک کند؟

کلمه **أَخْلَاقًا** در جمله دوم در اصطلاح «تمیز» نامیده می‌شود.

تمیز اسمی است که ابهام موجود در جمله را برطرف می‌کند.

آیا معنای این جملات بدون ابهام است؟ **هو أَكْثَرُ** (او بیشتر است). **هذا أَقْلَى** (این کمتر است). **أَنْتَ خَيْرٌ** (تو بهتر هستی).

جملات بالا، به پاسخ این سؤال نیاز دارند: «از **عَهْ نَظَرٍ**»

در جملات پایین با آمدن «تمیز» ابهام جمله برطرف شده است.

هو أَكْثَرُ حَلْمًا. (او بردبارتر است). معنای ظاهری: او از نظر بُردباری بیشتر است.

هذا أَقْلَى صَبَرًا. (شکیابی این کمتر است). معنای ظاهری: این از نظر شکیابی کمتر است.

أَنْتَ خَيْرٌ هُدُوةً. (آرامش تو بهتر است). معنای ظاهری: تو از نظر آرامش بهتری.

تمیز معمولاً اسمی نکره است که در پاسخ به سؤال «از چه نظر؟» و برای رفع ابهام از جمله پیش از خودش می‌آید. تمیز

غالباً بعد از اسم تفضیل می‌آید؛ مثال: **هُوَ أَكْبَرُ الطُّلَابِ سِنًا**. **أَنْتَ أَكْثَرُ التَّلَمِيدِ اجْتِهادًا**.

إِخْتَيْرْ نَفْسَكَ. تَرْجِمِ الْجُمْلَ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيْنِ التَّمِيزَ.

۱. ﴿... وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُ حُبًا لِّهِ ...﴾ الْبَقَرَةَ: ۱۶۵

۲. ﴿... وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ تَوَابًا ...﴾ الْكَهْفَ: ۴۶

۳. ﴿وَ مَنْ أَحْسَنْ قَوْلًا مِّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا ...﴾ فُضْلَتْ: ۳۳

۴. أَكْثَرُ النَّاسِ دُنْوِيًّا أَكْثَرُهُمْ كَلَامًا فِي مَا لَا يَعْنِيهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

۵. أَفْضُلُكُمْ إِيمَانًا أَخْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

الْتَّوَابُ: پاداش مِمْنُ: (مِنْ + مِنْ) : از کسی که لا یعنیه: به او ربطی ندارد. (عنی یـ)

بعض الكلمات و المصطلحات العربية المستعملة في الفارسية في معانٍ استعملَ العربُ لها كلماتٌ أخرى:

ثبات املاك: تسجيل العقارات
جديد التأسيس: المؤسس حديثاً

جرثيم: المِرْفَاع
جريدة نقد: الغرامة النقدية
حراج: التتريلات
حوزة نظام وظيفه: دائرة التجنيد
خاطرات: الذكريات
درجات نظامي: الرتب العسكرية
درك مطلب: الاستيعاب
ذوزنقه: المُرْبِعُ المُنْعَرُفُ
روابط حسنه: العلاقات الطيبة
زمام امور: مقاليد الحكم
سحرى: السحور
سوء استفاده: إساءة الاستعمال
شوراي عالي امنيت ملى: المجلس الأعلى للأمن القومي
صدا: الصوت

ضبط صوت: المسجل
طراح لباس: مصمم الملابس
ظرف وعاء، إناء
عرضه و تقاضا: العرض والطلب
عكس العمل: رد الفعل
عكاس: المصور
غير مسلح: الأعزل
فارغ التحصيل الخريج
فرصت طلب: الانتباري
قانون اساسى: الدستور
كيف: القدر

لوازم التحرير: القرطاسيات أدوات الكتابة
مستقيم (در پخش): المباشر
مستقيم (در راه): على طول
نظامي: العسكري
وكيل مدافع: المحامي

ابراز احساسات: التعبير عن الاحساس
اتحادية اصناف: نقابة المهنيين
اتصال برق: الماس الكهربائي
اجاره: الاجر
اجازة خروج: ترخيص المغادرة
اختلافات مذهب: التعرّاث الطائفية
ارباب رجوع: المراجعون
ازدواج: الزواج
استثمار: الاستغلال
استعمال دخانيات: التدخين
استيضاخ دولت: استجواب الحكومة
اشبهات: الأخطاء، الأغلاط
اشغال: الاحتياط
اصلاح صورت: حلقة الوجه
خروج اضطراري: تخرج الطوارئ
اطلاق ثانوى: الإشعاع الآخر
اعتصاب عمومي: الإضراب العام
اعمال قدرت: ممارسة السلطة
اقدامات امنيتى: الاجراءات الأمنية
اقلام وارادنى: السلاح المستورد
امنيت بين اطلقى: الأمن الدولي
انزجار: الاستئناف
انعام: الإكرامية
انقلاب صنعتى: الثورة الصناعية
برقى: الكهربائي
تأسيسات حياتى: المنشآت الحيوية
تبعيد: النفي
تجزيه طلب: الانفصالي
تحصيلات عالي: الدراسات العليا
تعمير: التصلیح
تلقد: التسلل
تكليف درسي: الواجبات الدراسية
توجه فوق العادة: عنائية باللغة المدنى
توسيعه روابط: توسيع العلاقات
نوليدات داخلى: المنتجات الوطنية

بعض الكلمات العربية المستعملة في الفارسية في معنى، و في العربية في معنى آخر:

الكلمة الفارسية العربية الأصل	معناها في الفارسية	معناها في العربية
اخت (الاخت)	صميبي	خواهر
انقلاب (الانقلاب)	جنبيش	كودتا
دغدغة (الدغدغة)	مشغوليت دهني	قلقلک
فن (الفن)	مهارت	هتر
روحاني (الروحاني)	عام ديني	منسوب به روح
برق (البرق)	الكتريسيته	آذرخش
بضاعة (البضاعة)	توانایی	کالا
تسليت (التسليمة)	همدردی در سوگواری	سرگرمی
تعارف (التعارف)	بفرما زدن	آشنایی
تولید (التجويد)	ساختن	زیاندن
جامعة (الجامعة)	مردمان	دانشگاه
جريمه (الجريمة)	دیفر	جنایت
حوصله (الحوصلة)	بردباری	چینه‌دان پرندہ
روضه (الروضة)	مجلس سوگواری	باغ
طويله (الطويلة)	آغل	بلند
عنق (العنق)	اخمو	گردن
كثيف (الكثيف)	نایاک	ابیوه
مزخرف (المزخرف)	چرنده	آراسته به زر
ملت (المملة)	مردمان	آین
ميمون (الميمون)	بوزينه	فرخنده
موظف (الموظف)	وظيفه‌مند	کارمند
نبات (النبات)	گونه‌ای شیرینی	گیاه
نصاب (النصاب)	نصب کننده	کلاهبردار

أمثلة للكلمات العربية التي حولها الإيرانيون إلى صيغ فارسية:

«طلبیدن» من «الطلب» و «یدن» و «رقصیدن» من «الرقص» و «یدن»؛ و «کتابدار» من «الكتاب» و «دار» و «قبلاندن» من «قبول» و «اندن». *

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی:

حرف اول اصلی فعل فاءُ الفعل، حرف دوم اصلی عینُ الفعل و حرف سوم اصلی لامُ الفعل نام دارد؛ مثال: يَذْهَبُ = يَفْعَلُ



هرگاه مقابله فعل، علامت فتحه (ـ) بود، یعنی عین الفعل فتحه دارد، یا الف است؛ مثال:

ذهبـ : یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است. نامـ : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابله فعل، علامت ضمه (ـ) بود، یعنی عین الفعل ضمه دارد، یا واو است؛ مثال:

كتـ : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است. قالـ : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابله فعل، علامت كسره (ـ) بود، یعنی عین الفعل كسره دارد، یا ي است؛ مثال:

جلسـ : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است. سارـ : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

Biamoz.com | بیاموز

بزرگترین مرجع آموزشی و نمونه سوالات درسی تمامی مقاطع

شامل انواع | نمونه سوالات | فصل به فصل | پایان ترم | جزوه |
ویدئوهای آموزشی | گام به گام | طرح درس | طرح جابر | و ...

اینستاگرام

گروه تلگرام

کanal تلگرام

برای ورود به هر پایه در سایت ما روی اسم آن کلیک کنید

دبستان

ششم

پنجم

چهارم

سوم

دوم

اول

متوسطه اول

نهم

هشتم

هفتم

متوسطه دوم

دوازدهم

یازدهم

دهم